من آن سیمرغ کوه قاف عشقم
که عنقای خرد پیشم زبون است
(اسرار)

پیشگفتارچاپ دوم

به نام مقدس پروردگار عالمیان

می خواستم تا دستی در متن چاپ اول کتاب نبرم (تنها اغلاط مطبعی را اصلاح کنم) و اگر اشتباه و لغزش علمی و تئوریک و ایدئولوژیک در این اثر که متعلق به سال ١٣٦٣ است به قلم آورده ام باز سامانی و اصلاح نکنم و به همان صورت اولیه بگذرم . تنها خود نقدی بر کتاب بنویسم و انضمام کنم.
امیدوار بودم که فصول و ابوابی که از کتاب حذف کرده بودم با چاپ دوم همراه و یار سازم.
بر این مراد جان می فرسودم تا با مطالعه هر چه وسیع تر و در گستره مراجع هر چه بیشتر ابواب و فصول و ضمائم و ملحقات و تعلیقات و فهارس بسیار بدین چاپ بر افزایم. اما متاسفانه در لحظه فعلی چنین مهمی بر من آسان نیست و با چرخ ستمگر مرا پای ستیز و نبرد نیست.
با شکایت از گردون واژون و دهر حرون چاپ اول را بدون کوچک ترین تغییر یا تعلیقی به سامان می آورم. تنها عنوان جلد ١ را بر آن می افزایم و افزودنیها را تحت عنوان جلد دوم به طبعی دیگر واگذار می کنم .
به قول **بوالفرج رونی** شاعر قرون وسطای ایران باید گفت:
اندیشه چو دانش است می باید داشت
اندوه چو روزی است می باید خورد

بهداد
تهران – هشتم دی ماه ١٣٧٧

((سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی
خطاب آمدکه واثق شوبه الطاف خداوندی))
(حافظ)

پیش گفتار

رساله ای که در دست دارید تلاشی است برای روشن کردن زوایای ناشناخته یکی از برجسته ترین جریان های تاریخ عصر جدید ایران.
نویسنده کوشیده است تا تحلیلی نو و علمی از این جریان بدست دهد و چهره **میرزا تقی خان امیرکبیر** قهرمان آنرا **دقیقا** و آنچنان که در زندگی **واقعی** بود ترسیم کند.
وقایع دوران **امیر کبیر** نخست در تواریخ عصر **قاجاریه** – چه خطی و چه چاپی – ونیز اسناد دولتی آن زمان انعکاس یافت. که از آن جمله می توان به ((**روضه الصفای ناصری**)) تالیف ((**رضا قلی خان هدایت**)) و ((**ناسخ التواریخ**)) تالیف ((**لسان الملک سپهر**)) ونیز ((**اسناد وزارت خارجه ایران**)) ((**نامه های روزانه امیر به شاه**)) اسناد وزارت خارجه **روسیه** و **انگلستان** یاد کرد.
نامه های امیرکبیر به شاه روشنگرترین این اسناد است نویسنده بیشتر استدلالات خود را بر پایه این بر نامه ها طرح کرده اسناد نامبرده را به طور عمده از ((**امیرکبیر و ایران**)) نگاشته آقای ((**دکتر فریدون آدمیت**)) اخذ و نقل نموده است.
پژوهش درباره زندگی و اثر **امیرکبیر** از همان سال های مرگ او شروع شد.ماموران سیاسی و سیاحان فرنگی نخستین کسانی بودند که در این راه گام نهادند از آن میان می توان به **کنت دوگبینوی فرانسوی** و **گرنت واتسون انگلیسی** اشاره کرد.
بعدا با به وجود آمدن جنبش رفرمیسم لیبرالی **در ایران** از ربع آخر سده نوزدهم دامنه بررسی و تحلیل از **امیرکبیر** و عصر او و ستایش از کار و پیکاری به میان **ایرانیان** جوان دوستار پیشرفت اجتماعی و آزادی ملی گسترش یافت. با طلوع انقلاب مشروطه و افول استبداد **قاجاری** و رواج مطبوعات و انتشارات و بسط افکار و آرای مترقیانه **امیرکبیر** بصورت سمبل ملی **ایران** در آمد و مدح و ثنای رسم و راه او همه جا را پر کرد.
در سال های پس از شهریور بیست **آقای دکتر فریدون آدمیت** با تالیف تک نگاری نسبتا مفصلی بنام ((**امیرکبیر و ایران**))در کار پژوهش مستدل و مستند از **امیرکبیر** و عصر او پیش قدم شد و با نشر های بعدی اثر خویش مفاد آنرا تجدید و تکمیل نمود و بر فواید آن افزود. تقریبا مقارن با نامبرده **آقای حسین مکی** رساله گویا و خواندنی تحت عنوان **((زندگی میرزا تقی خان امیرکبیر))** به چاپ رسانید.پس از وفات **عباس اقبال** جزوه دانی

محتوی پژوهش درباره **امیرکبیر** بازماند که به اهتمام **آقای ایرج افشار** صورت طبع پذیرفت. آنگاه **حجه السلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی** تک نگاریی زیر عنوان **((امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار))** نشر داد.
در دوران پس از انقلاب اخیر **ایران** چند کتاب تاریخی ترجمه از زبان های بیگانه در دسترس قرار گرفت که فصلی را به **امیرکبیر** اختصاص داده بودند. در این آثار سعی بر آن بوده تا تفسیر و تحلیلی علمی از جریان اصلاحات **امیرکبیر** داده شود.**((تاریخ ایران))** اثر **گرانتوسکی** و دیگران به ترجمه **کیخسرو کشاورزی ((اوضاع سیاسی اقتصادی اجتماعی ایران در پایان قرن هجده تا نیمه قرن نوزده))**اثر **((کوزنتسوا))**ترجمه **سیروس ایزدی** و **((تاریخ مختصر جهان))** تالیف **نچکینا** و **دیگران** ترجمه **محمد تقی فرامرزی** از این دست هستند بعلاوه در سال های اخیر برخی از پژوهندگان ایرانی نظیر آقای **محمد رضا فشاهی** در **((گزارشی کوتاه از تحولات فکری در جامعه فئودالی ایران))** کوشیده اند با دید علمی بر این جریان بنگرند. هم آثار آن نویسندگان خارجی و هم در نگارش های این پژوهندگان ایرانی که سهم خود را در بسط و تکامل پژوهش درباره **امیرکبیر** ایفا کرده اند نکات غیر دقیق و برداشت های کلی جای برجسته ای باز نموده است.
تواریخ دوران **قاجار** غالبا به فرمایش رژیم استبدادی **امیرکبیر** را تخطئه کرده با داوری ظالمانه و یکسویه کوشیده اند نام نیک او را ضایع سازند.از این زمره- اند **((ناسخ التواریخ))** و **((روضه الصفای ناصری))** اما همانگونه که گذشت سه تن از محققان معاصر **عباس اقبال آشتیانی** و **حسین مکی و فریدون آدمیت** آثار اطلاعاتی با ارزشی در این زمینه به دست داده اند. رساله حاضر بدون بهره وری اطلاعاتی از این سه پژوهش بویژه اثر **آدمیت** نمی توانست صورت انجام پذیرد. اما نامبردگان در نقش **امیرکبیر** در فرایند تکامل جامعه ما به اغراق گرویده او را مظهر تمامی صفات عالیه دانسته تقریبا بجز ثنا و ستایش از وی ننوشته اند.تنها در اثر **عباس اقبال** اشاراتی در نفی این نقطه نظر دیده می شود. از جمله در طرح اصلی فصول کتاب (که دانشمند متوفی موفق به انجام و اتمام آن نشده است) در فصل سیزدهم مختص به ((علل سقوط امیر))عبارت ((غرور و تندی))وی بچشم می خورد البته محتوای این فصل و مراد عباس اقبال از ((غرور و تندی))دقیقا معلوم نیست.نویسنده باید متذکر گردد وی پس از تدوین تقریبا تمام و کمال اثر خویش منجمله فصل مر بوط به سقوط امیر **کتاب اقبال** را در مطالعه گرفت و در تتمیم کار خویش از آن بهره جست.
بهر حال با این تفاصیل بود که نگارنده این سطور تحقیق درباره رزم و راه **امیرکبیر** را آغاز کرد.وی پس از چندی کار و پژوهش توانست خطوط کلی نبرد ذو جوانب سیاسی و اجتماعی وی را دریابد و آن را تنظیم و فرموله کند.
وی که نمی تواند با کیش پرستش شخصیت موافق باشد امیرکبیر را مانند هر انسان دیگری مجتمع صفات مثبت و منفی دانسته کوشیده است نکات

قوت و ضعف او را دریابد و ارزیابی دقیقی از آنها بنماید.واین وجه تمایز عمده این رساله است با دیگر پژهش هایی که درباره **امیر کبیر** انجام گرفته است.
صاحب قلم ادعا ندارد که این دفتر حاوی اطلاعات **تازه و جامعی** درباره **امیرکبیر** است. بلکه آن بیشتر بدین مراد فراهم آمده است که استنتاج و تحلیلی **زنده و آفریننده** عرضه دارد.
وی اطمینان دارد احکام نو مطروحه در این رساله از آنجا که بر اسلوب علمی روزگار ما استوار است علیرغم دشواری ها در نبرد اندیشه پیروز شده راه خود را بسوی آینده روشن خواهد گشود.
به حکم این نغز گفتار **سعدی شیراز:** ((متکلم را تا کسی عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد)) رقم زننده این رساله از دریافت نظریات **انتقادی و اصلاحی** خوانندگان بسی خرسند خواهد شد. چنانچه در موردی لغزشی پدید آمده باشد شایق خواهد بود که آنرا **تصحیح** نماید و موافق آن در نشر های آینده کتاب **تجدید** نظر کند.
از دست و زبان که برآید / کز عهده شکرش بدر آید!

بهداد

تهران – بهار ١٣٦٤

فصل اول:

((زمینه))

((زمینه تاریخی))

ایران از قرن شانزدهم میلادی رفته رفته به لحاظ سطح تکامل نیروهای مولد علم و تکنیک و فرهنگ از اروپا عقب افتاد. این ((واماندگی)) در قرن هجدهم بسیار محسوس شد.

از سقوط صفویان تا صدارت میرزا تقی خان **امیرکبیر** قریب یکصد و پنجاه سال طول کشید در این دوران کشور دستخوش جنگهای خونین ویرانی نیروهای مولده و آشفتگی و انحطاط اجتماعی و فرهنگی بود.
در اوایل قرن سیزدهم هجری (اواخر قرن هجدهم میلادی) **آقامحمد خان** سر کرده فئودالهای قاجار توفیق یافت همه کشور را به زیر درفش واحدی گرد آورد و بر تشتت فئودالی غلبه یابد. این جریان توانست وحدت سیاسی کشور را تامین کند ولی به احیای اقتصادی فرهنگی نظامی کشور نینجامید.
در چنین اوضاع و احوالی در نیمه اول قرن نوزدهم مقابله استعمارگران غربی به انگیزه گسترش بازارهای اقتصادی و کسب پایگاه های سیاسی میهن ما را به عرصه تحریکات و تجاوزات نظامی تبدیل و تبدلات اقتصادی کارزارها و دسیسه های سیاسی بدل ساخت.
شکست در جنگهای **ایران و روس** بر قراری مناسبات دیپلماتیک و انعقاد عهد نامه ها میان ایران با **فرانسه و انگلستان و روسیه** بیش از بیش به تضعیف مواضع ایران اهتمام کرد و استیلای **باختر** را استوار ریشه گستر ساخت.در نیمه اول قرن نوزدهم رشد مادی و معنوی **جامعه ایران** بویژه آگاهی از انحطاط تاریخی رفته رفته نهضتی برای رستاخیز ملی پدید آورد.
دراین کار و ساز برخی از رجال برجسته دولتی نقش اصلی را بازی کردند.**عباس میرزا نایب السلطنه** (ولیعهد **فتحعلی شاه**) **میرزا بزرگ قائم مقام (میرزا عیسی)**و **میرزا ابوالقاسم قائم مقام** (وزرای **عباس میرزا و محمد شاه**) از این رده اند . تلاش های اینان به موفقیت جدی دست نیافت اما نطفه های ترقی را بارور ساخت.
بر این زمینه تاریخی بود که در اواسط قرن نوزدهم (١٢٦٤ ه.ق١٨٤٨ م.) **اصلاحات امیرکبیر** آغاز شد.

((زمینه شخصیت))

پدر **میرزا تقی خان** آشپز دستگاه **قائم مقام** بود . بدین ترتیب وی از میان توده های مردم بر خاست و بطبع زمینه و تجربه لازم برای پیکار در راه بهبود حال و روز مردم از کودکی در او تدارک شد.
فزون بر این نزدیکی به خاندان **قائم مقام** فرصت تاریخی گرانبهایی بود که در پروریدن و بالیدن این قهرمان ممتاز تاریخ ایران بسی بکار آمد.
سر انجام وی با پیوستن بخدمت دیوان در سنین نوجوانی امکان یافت که از نزدیک و در جریان کار دولت زیر سایه **میرزا عیسی (بزرگ) قائم مقام و میرزا ابوالقاسم قائم مقام** اوج وتعالی یابد و مدارج دیوانی را بپیماید.گفته اند که از همان نوجوانی هوش و ذکاء و اعتلای روح بر ناصیه اش هویدا شد.
دراین باره نظریات وداستانهای چندی نقل کرده اند اما گویاترین ومستند ترین

آنها منعکس در نامه ایست که میرزا ابوالقاسم قائم مقام به برادرزاده اش میرزا اسحاق نوشته است:
((... دیروز از **کربلایی تقی** کاغذی رسید موجب حیرت حاضران گردید. همه تحسین کردند و آفرین ها گفتند ... باری من به کربلائی قربان(پدر میرزا تقی) حسد بردم و بر پسرش می ترسم ... خلاصه این پسر خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می گذارند باش تا صبح دولتش بدمد))
یکی از صفات بارز شخصیت میرزا تقی خان که از کودکی در او نمایان شد ((**گستاخی**))است. باید دانست که ((**گستاخی**))و ((**جسارت**)) یکی از صفات برجسته ((**رهبران**)) و ((**نوآوران**)) است. تنها این صفت باید با صفت متضاد دیگری یعنی ((**نرمش**)) و ((**خودداری**)) **اصولی** در آمیزد. در بسیاری موارد این ترکیب متضاد به وجهی عالی در امیر نمایان شد. ولی چنانچه به تفصیل خواهد آمد دراواخر کار رشته کاراز دست او خارج شد و ((گستاخی)) و ((پرخاش)) در بسا موارد بر((**نرمش**)) و ((**انعطاف**)) **لازمه چیرگی** یافت.
اینک حکایتی جاذب از دوران نوجوانی امیرکبیر که با مشخصات بعدی که از او داریم تطابق نسبی دارد نقل می کنیم :
((امیر پس از آنکه خط و ربطی پیدا کرده و از حساب سیاق چیزی فرا گرفته بود قائم مقام او را مامور محاسبه فیل خانه یعنی سر طویله خود نمود و گویا این اولین شغلی است که بامیر رجوع شده چنین مشهور است که در همین اوقات روزی امیر محاسبه کار مرجوع به خود را به صورتی شسته و رفته و واضح و پاکیزه بخدمت مخدوم ارائه داد **قائم مقام** از این خدمت ممنون و مسرور گردید و یکی از جبه های خود را بپاداش به امیر بخشید **قائم مقام** را عادت آن بود که مانند اکثر اعیان قدیم در موقع تناول غذا ابتدا خود را برسر سفره گسترده می نسشت و صرف غذا می کرد و چون بیرون می رفت خدم و حواشی او بر سر سفره می آمدند.روزی بعادت مالوف برسر سفره آمد دید امیر جبه مرحمتی را در تن کرده و برسر سفره نشسته است. از این گستاخی تقی در خشم شد و به او پرخاش کرده گفت ترا که اجازه داده است که بر این سفره بنشینی امیر برخاست و به ادب گفت این جبه تصور من این بود که این جبه در تن هر کس باشد چنانکه در تن شما دیده بودم حق دارد که برسر این سفره بنشیند قائم مقام به این **زیرکی** امیر تبسم کرد و او را با خود بر سر خوان غذا نگاه داشت.))
امیرکبیر قبل از صدارت سه بار به خارج از کشور مسافرت نمود.این سفرها در ذهن وی تصاویر روشنی باز گذاشت.
سفر اول به **روسیه** بود به تاریخ ١٢٤٤ ق. **فتحعلی شاه** متعاقب قتل **گریبایدوف** هیاتی را برای دلجویی از تزارروس به آن صوب روانه داشت.
میرزا تقی خان در سلک این هیات منسک بود. او سمت قابل ویژه ای نداشت اما تجارب قابل توجهی را کسب کرد که در طرح شخصیت و دور نمای فکری او نقش یافت.

سفر دوم در سال ۱۲۵۳ ق.اتفاق افتاد.در این سفر **امیر کبیر** که سمت وزیر نظام را داشت به همراه **ناصر الدین میرزا** ولیعهد به دیدار **نیکلا تزار روسیه** شتافت. این سفر بیشتر جنبه تشریفاتی داشت.
سفر سوم به **عثمانی** افتاد و قریب چهار سال طول کشید از ۱۲۵۹ تا ۱۲٦۳ ه.ق.بدنبال اختلافات مرزی ایرانی **ایران وعثمانی** براین قرارشدکه کنفرانس سیاسی با شرکت نمایندگان **ایرانی و عثمانی** و حضور میانجیگران روس و انگلیس درشهر **ارزنه الروم** واقع در خاور آسیای صغیر تشکیل گردد تا به اختلافات رسیدگی کند. امیرکبیر بر راس هیات ایرانی چهار سال در ارزنه الروم باز ماند و با دهاء خردمندی و وفا داری بی خدشه به میهن در حل و فصل مساله و انعقاد قرار داد معرف ارزنه الروم شرکت جست . این ضمن آنکه تجربیات امیر را عموما ژرف تر ساخت. او را با تجربه **تنظیمات عثمانی** آشنا نمود و اتوریته و اعتبار اورا نزدیک دیگران افزود . چنانکه **حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم** مجبور شد زبان به تحسین وی بر گشاید.

((صدرات))

محمد شاه در شوال ۱۲٦٤ ق. چشم از جهان فرو پوشید.
ناصر الدین میرزا ولیعهد به حسن کفایت و درایت **میرزا تقی خان** عازم **طهران** شد پس از ورود به **تهران** در شب تاجگذاری شاه **میرزا تقی خان** را لقب **امیرکبیر** و **اتابک اعظم** داد و وی را بسمت صدر اعظم منصوب داشت. این هم نشان دهنده منتهای اعتماد شاه به امیر بود و هم دلیلی بر روحیه اصلاح طلبی شاه جوان .
باید دانست که جلوس **ناصر الدین شاه** براریکه شاهی تنها ناشی از کاردانی **میرزا تقی خان** نبود بلکه علل عمده دیگر نیز داشت نخست آنکه سفرای **روس و انگلیس** پشتیبان پادشاهی او بوده در این اتفاق نظر و استواری رای داشتند و دوم جاذبه و اقتدار و حسن تدبیر **مهد علیا** مادر شاه نو بود که در تهران با جد و جهد زمینه را برای در آمدن فرزند خویش بر سریر شاهی آماده ساخت.

فصل دوم:

اهم اقدامات و اصلاحات

((تامین وحدت کشور))

«سرکوب شورش های داخلی»

پس از وفات **محمد شاه** سراسر کشور را شورش های عوامی و فئودالی فرو گرفت بزرگترین شورش فئودالی قیام **سالار** در **خراسان** بود و مهم ترین شورشهای عوامی شورش **بابیه** بود. **امیرکبیر** با کاردانی و کفایت همه این قیام ها را در هم شکست.
توضیح مختصری می دهیم راجع به قیام سالار شورش سالار بواسطه میرزا حسن خان سالار فرزند اللهیارخان آصف الدوله صدر اعظم پیشین و از ارادت ورزان انگلیس رهبری می شد.سابقه این شورش به قبل از سلطنت ناصر الدین شاه اواخر سلطنت محمد شاه می رسید. یعنی ١٢٦٠ ق.
علل بروز قیام سالار را می توان چنین بر شمرد: نارضائی خوانین و فئودالهای محلی خراسان روسای ترکمن و کرد و نیز عامه مردم از حکام فئودالی مرکز بویژه آنکه در این اواخر حمزه میرزا عم محمد شاه سیاست خشن و جائرانه ای را در خراسان تعقیب می کرد . دانشمند در گذشته عباس اقبال تاکید می کند که چند بار هم تراکمه به او (**سالار**)مدد رساندند.شرکت **ترکمن ها** و **کردها** در این شورش که چارچوبه فئودالی – عشیرتی می زیستند از بازتاب بغرنجی های **قومی ایران** در این قیام خطیر فئودالی حکایت می کند.
برنامه و سیر کار **امیر** در جریان سرکوب قیام **سالار** چه بود ؟ او نخست کوشید از طریق مسالمت جویانه سالار را از اریکه حکومت خراسان فرو کشد.
اما چون توفیق نیافت به تدارک و بسیج لشگر کشی به **خراسان** پرداخت و بآن صوب قوای کافی اعزام داشته **مشهد** را محاصره کرد.
امیرکبیر مانند یک سیاستمدار خردمند حتی در آخرین لحظات **محاصره مشهد** از جستن راه حلی که خونریزی و خشونت کمتری در برداشته باشد انصراف نجست.در آخرین مذاکرات با **سالار** به وی پیشنهاد کرد که عازم **زیارت مکه** شود .اما وی نپذیرفت لذا **امیر** به قهر متوسل شد و کار را خاتمه داد.
خوب است چند کلمه ای هم درباره شورش فوج قهرمانیه سخن بگوییم ٤ ماه پس از زمامداری امیرکبیر سربازان فوج **قهرمانیه** در تهران به تحریک جمعی از اعیان و سران کشور دست به شورش زده خواستار عزل امیر شدند.پیشه وران و تجار به هواخواهی از امیر دکانها را بستند. سر انجام با دخالت شاه به نفع امیر توطئه عقیم ماند و آشوب و غوغا فرو نشست **امیرکبیر** با شورشیان به مدارا رفتار کرد.
همانگونه که گذشت پس از وفات **محمد شاه** و مقارن جلوس **ناصر الدین شاه** چندین شورش کوچک عوامی شهرهای ایران را فرا گرفت که از جمله می توان از شورش مردم **بروجرد کرمانشاه و یزد** نام برد.

این خیزش ها نمایانگر نا رضائی و خشم توده های مردم (عوام الناس)علیه طبقه حاکم و حکومت حامی آن بود که ضعف و بحران کوتاه مدت مستولی بر آن و از میان رفتن اراده **واحد حاکمه** (مرگ شاه) بهره جسته موقتا حاکمیت را در این یا آن شهر یا دراین یا آن پهنه بدست می گرفتند اما از آنجا که توازن کیفی قوا در جامعه قرون وسطائی ما به شدت بنفع فئودالیسم و پادشاهی مستبده مجری آن بود در طول زمان با استقرار شاه جدید برسریر سلطنت گاه به بیرحمی و خشونت و زمانی با مسالمت و نرمخوئی به زندگی این قیام ها پایان داده می شد.

((امیرکبیر و مناطق تحت نفوذ ایران))

((بلوچستان))

بلوچستان در آن زمان بسیار فراخ تر از **بلوچستان** امروزی **ایران** بود و سر زمین وسیعی تا کناره رود**سند** را در بر می گرفت.این زمان هنوز **بلوچستان** تجزیه نشده بود **انگلستان** هم بطور جدی با تقویت حاکمیت ایران در بلوچستان مخالفتی نمی کرد **(تا جائی که منابع ما خبر می دهند).**
در این میانه **امیرکبیر** با تحبیب و تادیب خوانین محلی زیر تاثیر پیروزی های حکومت در سراسر کشور که نوعی زمینه روانی – هول و تسلیم – را القاء می کرد حاکمیت **ایران** را بر **بلوچستان** بزرگ آنروز استوار گردانید.
وی برخی از ماموریتهای لشگری و کشوری را بر عهده خوانین محلی نهاد.

((هرات))

از همان سالهایی که **بریتانیا** ((**هند**)) را متصرف شد کشور های کوچک اطراف جزء حریم امنیت **انگلیس** بشمار آمدند.**انگلستان** می کوشید با ایجاد حکومت های کوچک پوشالی در اطراف **هند** و **روسیه** و تا حدودی **ایران** را از این اقلیم دور دارد. **انگلیس ها هرات** و **افغانستان** را از این زمره می شمردند. حمله اول **ایران** به **هرات** (۱۲۵۳-۵٤) به زمان **محمد شاه** با عکس العمل شدید **انگلیس** روبرو شده ناکام ماند. در دوران امیرکبیر تغییر محسوسی در سیاست انگلیس نسبت به **هرات** پدید آمده بود. دولت **انگلستان** با تصرف **پیشاور و پنجاب** دیگر مانند سابق نسبت به **هرات** حساسیت نداشت.

امیر با تدبیر و سیاست با تکیه بر اتوریته و اعتبار **بی سابقه** حاصله از حل و فصل مسائل داخلی و خارجی کشور و اقدامات دیپلماتیک سنجیده حاکمیت **ایران** را بر **هرات** تثبیت کرد.
سپاهیان هرات به لباس لشگریان ایران در آمدند و قرار بر این شد در هرات بنام شاه سکه زنند و در خطبه ها نام شاه را ذکر کنند.

((قندهار))

جنگهای خانگی و رقابت امرای فئودالی **افغانستان** یکی از عوامل عمده اثر بخشی ایران بر سیاست **افغانستان** بود.
میان **امیر قندهار** و **امیر کابل** اختلافاتی بود که منازعه میان دو قلمرو را بر می انگیخت. در این میانه با **قندهار** از در دوستی در آمده امیر آن سامان هم این فرصت نیکو را مغتنم شمرد.قرار بر این شد که حاکم در صلح و جنگ فرمانبردار شاه باشد و هر گونه مراوده ای را با دولت **انگلیس** ترک گوید.از **ایران** برای **قندهار** معلم نظامی و توپخانه فرستاده شد. بدین ترتیب **قندهار** رسما بصورت ناحیه تحت الحمایه **ایران** در آمد.

((کابل))

با **امیر کابل** نیز روابط دوستانه و محبت آمیز بر قرار شد در حین رعایت استقلال نسبی آن خطه.

((ترکمانان))

مدتها بود که ترکمانان یاغی صفحات شمال خاوری ایران (**مرو و سرخس و استرآباد**) را با فراغ بال تاراج می کردند. هزاران تن از **ایرانیان** به صورت بندگان در اسارت **تراکمه** بودند.
امیر مجاهد ورزیده تا به راه دوستانه هم اسرای **ایرانی** را رها سازد و هم به تاراجگری **ترکمنان** پایان بخشند و تا حدودی هم مراد یافت . اما طایفه **گوگلان** دست از سرکشی بر نداشت . ناچار امیر به قهر متوسل شد و پیروز از کار در آمد.

((خیوه))(خوارزم)

خان خیوه در زمان شورش **سالار مرو** را غارت کرده بود. امیر کوشید که از راه صلح و سلم خان را وادار کند تا کاملا به اسارت و غارت و خرید و فروش ((قائلین به کلمتین طیبیتین (اهل کلمه مسلمان))) خاتمه بخشد.
اماخان به تعلل می گذرانید. چنانچه از دستور العمل امیر به **رضا قلی خان هدایت** که مامور سفارت **خوارزم** بود بر می آید قصد داشت اگر راه مسالمت آمیز پیش نرفت از طریق اعمال قهر به تطاول و یغمای **ازبکان** خوارزم پایان دهد.اما روزگار مجال نداد...

((بخارا))

امیر **بخارا** پادشاهی باستقلال بود. اما **ایران** هنوز حیثیتی در **آسیای مرکزی** داشت یکی از سیاحان خارجی نقل کرده است که خبر شکست **ایران از روسها** را پس از گذشت سالیان در **آسیای وسطی** باور نمی کردند.
در زمان **میرزا تقی خان** روابط دوستانه ما بین ایران و امیر بخارا برقرار بود.البته همانگونه که گذشت **بخارا** جزء نقاط تحت الحمایه ایران بشماره نمی رفت. در نامه های **امیر بخارا** به شاه از عناوین و نص نوعی برابری حقوق با شاه استنباط می شود.

((نتیجه))

از بررسی مطالب فوق به اینجا می رسیم که اگر حکومت **امیرکبیر** دوام و بقائی می یافت حاکمیت **ایران** در مرز های شرقی و شمال شرقی **ترکستان جنوبی (ترکمنستان** امروز**) افغانستان غربی و بلوچستان** بزرگ تثبیت می شد و راه نفوذ **روسیه تزاری و انگلیس** بدین نواحی مسدود می گردید.

((اصلاحات مالی))

از برخی جهات این اصلاحات مشابه است با اصلاحات **میرزا ابوالقاسم قائم مقام** . وی برای شاه و دربار حقوق ثابت برقرار کرد و مواجب بر خی از دیوانیان و بسیاری از مستمری ها را قطع نمود.

پس از **قائم مقام** تدریجا خرج بر دخل فزونی گرفت . اهدای تیول و سیورغال دامنه بیشتری یافت. بطور کلی از سویی بواسطه ویرانی اوضاع اقتصادی سیاسی و اجتماعی مملکت دخل دم به دم کاهش می پذیرفت و از سوی دیگر بر توقعات و مخارج شاهزادگان و امرای قاجار درباریان و دیگر اعضای هیات حاکم نیز دائما افزود می شد. در این میان وزیر ناکاران و سست و جبون – **حاجی میرزا آقاسی** – پیوسته از آن می کاست و بر این می افزود .

ناگزیر سالی ۲ کرور (یک میلیون تومان) کسر بودجه پدید آمد.

حقوق درباریان و افراد خانواده سلطنت و مستمری وعاظ السلاطین از محل خزانه پرداخت می شد و دیگر حقوقها و مستمری ها از محل براتهای کم اعتباری که بر حکام ولایات صدور می یافت تامین می گردید.

اکثریت این براتها نکول می شد و از این راه مطالبات سنگینی بر عهده دولت قرار می گرفت .

امیر برای رفع کسری بودجه بر آن شد که از در رفت (خرج) بکاهد و بر درآمد (دخل) بیفزاید.

در رفت

پایان دادن به حیف و میل خزانه:

کسان بسیاری بودند که بدون ماخذ و حقی از خزانه مستمری و حقوق می گرفتند امیر به همه این خاصه خرجی ها پایان داد. من باب مثال: گارد سلطنتی در زمان **فتحعلی شاه** وجود عینی داشته از ۶۰۰ نفر تشکیل می شد ولی اکنون روی کاغذ چهار هزار نفر به عنوان گارد سلطنتی به حساب می آمدند در حالی که در حقیقت به سیصد نفر نمی رسیدند و آن هم گسیخته و پریشان و از این گونه بسیار بود بویژه از عهد **حاجی میرزا آقاسی** به این سو . امیر تمام این ترتیبات را به قائده خویش آورده به ریخت و پاش بیت المال پایان بخشید.

۲) براتهای نکول شده در بازار گاه تا ۱۰% قیمت اصلی بفروش می رسید . امیر دستور داد به این برات ها یکان یکان رسیدگی شود .

انچه که معقول و اخوذ به خدمت است قدری از آن کاسته گردد و به تدریج پرداخت شود و آنچه که موافق حق نیست پرداخت نشود.

۳)امیر حقوق و مستمریهای همه از پایین ترین مدارج دیوانی تا شاه را یا کاست و محدود ساخت و یا اینکه مطلقا قطع کرد.

«**در آمد**»

۱)به صاحبان تیول خاطر نشان ساخت یا باید مالیاتهای پس مانده را بدهند و یا تیول آنها ضبط خالصه خواهد شد.
۲) تیول عده ای را سبب خدمتگزاری به بیگانه و اخلال در امور مملکت ضبط نمود. طبعا درآمد اینها نیز بر درآمد دولت افزود شد.
۳) گمرکات را که در اداره اسخاص بود از حیطه آنها بیرون کشید. **شیلات شمال** را از **روسیه** گرفت.
٤) در ارزش زمین های آباد مطابق نرخ روز تجدید نظر کرد. که این بطبع در افزایش درآمد مملکت اثر بخش شد.

برخی اصلاحات دیگر مالی

امیرکبیر برخی اصلاحات دیگر در زمینه امور مالی بعمل آورد.از جمله می توان از لغو سیورسات (شکلی و گونه ای از آن) استقلال استیفا از حکومت در ولایات (استقلال دارائی از فرمانداری) و سر انجام در نظر گرفتن خسارات ناشی از آفات و امراض گیاهی در مالیات ماخوذه از زمینهای مزروعی نام برد.

«**رونق صناعت و فلاحت**»

امیر برای بسط صنعت و کشاورزی گامهای عدیده ای برداشت. هر چند آنچه انجام شد تنها روزنی بود بر آنچه در آینده می باید سامان می یافت.
در زمینه کشاورزی از جمله می توان به ایجاد سد ناصری بر رودخانه کرخه که حدود یکصد هزار تومان خرج بر داشت اشاره کرد و نیز به دو سد دیگر یکی در گرگان و دیگری در قم . گسترش امنیت و از جمله لغو سیورسات
می توانست نقش موثری در نو گیری و رونق کشاورزی ایران ایفا کند.
در زمینه معدن کاوی نیز گامهای قابل توجه بر داشته شد. کاوش معادن آزاد گردید و بمدت ٥ سال از بدو کار از مالیات دیوان بر کنار شد.
در این پهنه می توان از بهره برداری از معادن مس و آهن قراچه داغ معدن آهن ماسوله آهن نانیج مازندران قطران رحمت آباد گیلان و زغال سنگ شاهرود اشاره ورزید.
چندین کارخانه کوچک صنعتی بنیاد گرفت که از جمله باید به کارخانه های پارچه بافی – شکرریزی – چینی – بلور سازی – چدن ریزی و فلز کاری اشاره کرد.

همانگونه که رفت اینها همه دریچه ای بود به سوی فردا هنوز فاصله بسیار زیادی با در نور دیدن فئودالیسم صنعتی شدن و ره گشودن بسوی جامعه پیشرفته سرمایه داری موجود بود. تنها با وجود یک دولت **متمرکز قوی سرمایه لازم** کادرهای **متخصص** و **مجال کافی** این امر قابل حل و عقد بود. سرود آینده را ازاین شیپور می دمیدند......

((اقدامات و اصلاحات دیگر))

امیرکبیر یک سلسله اقدامات و اصلاحات بزرگ و کوچک انجام داد که اهم آنها به قرار زیر است :
نقشه اصلاح نظام استخدام خبرگان نظامی از **اطریش** و **ایتالیا**ایجاد کارخانه های اسلحه سازی نقشه تاسیس بحریه و خرید کشتی و حمایت از حقوق اقلیت ها – قانون منع آزار و شکنجه – مبارزه با رشوه خواری – برانداختن لوطی گری و قمه کشی – آبله کوبی همگانی – تاسیس مریض خانه دولتی تاسیس دارالفنون – ایجادروزنامه وقایع اتفاقیه–شکستن آئین بست نشینی.
در اینجا مفید است توضیحی درباره آئین بست نشینی داده شود.بست نشینی را باختصار می توان چنین بیان کرد:پناه جستن مجرمان و گناه کاران از چنگال قانون و عمال حکومت به منازل روحانیون و معابد و مشاهد و تکایا و در دوران اخیر قاجاریه کنسولگری ها و سفارتخانه های خارجی . بست نشین بدین ترتیب از هر گونه تعرض مصون می ماند. **امیرکبیر** با جستن و بدر کشیدن نشینان از بست گاه عملا این سنت نظم شکن را ملغا و باطل ساخت.
اما باید این حقیقت را دانست که بست نشینی از قدرت سلطنت مطلقه می کاست پس لاجرم نوعی خصلت دموکراتیک داشت. چنانکه در انقلاب مشروطه چه بصورت بست نشینی در اعتاب مقدسه و چه بصورت تحصن در سفارتخانه های خارجی توانست نقش قابل توجه در رشد انقلاب بازی کند. بنظر موکد اینجانب بست نشینی در سفارتخانه خارجی نیز نقش مثبت معینی در انقلاب ایفا کرد و نشان داد که چگونه می توان از اختلاف منافع و نظر دولتهای استعماری در سوی پیشبرد انقلاب اجتماعی بهره جست.
در اشباع و اتمام مطلب فوق خوب است به یک جریان دیگر تاریخ اشاره کنیم و آن داستان جنبش نجات بخش ملی ایران در سالهای ۲۹-۳۲ است. بهره برداری **مصدق** از اختلافات **ایالات متحده** و **انگلستان** در این دوران مشی درست و سنجیده ای بود. اما این سیاست می بایست با طرد و نقض هیات حاکمه هوادار امپریالیسم و بعنوان پیش شرط آن تصفیه نیروهای مسلح که وی امکانات قانونی برای آن را به بهای جانبازی صادقانه مردم ایران کسب کرده بود رفیق و همراه می شد.

اما چون وی از این دستور تاریخ روی بر تافت تلاشهای او جز به نفوذ سیطره مند نو استعمار **ایالات متحده آمریکا** در **ایران** انجام نیافت.

«روابط خارجه»

امیرکبیر اصل سیاست در مناسبات با روسیه و انگلستان رابر مبنای موازنه منفی قرار داد یعنی کوشید تا از دادن هر گونه امتیازی به دول مذکور احتراز ورزد. تنها در یک مورد یعنی در برابر فشار روسیه تزاری برای عزل حاکم استر آباد پس از مدتی مقاومت سرسختانه – مجبور به عقب نشینی شد.زیرا حکومت تزار اعلام داشت که روسیه عدم تصویب این نظر را به منزله قطع روابط سیاسی دو کشور تلقی می کند. همچنانکه گذشت روابط ایران و انگلستان نیز در این سالها شالوده موازنه منفی استوار بود. در این دوران ما شاهد اعمال جبر و زور و دخل و تصرف دولت بریتانیا در امور داخلی ایران و مقاومت جانانه وتا حدودی موفقیت آمیز میرزا تقی خان هستیم . مجادله ایران و انگلستان در این زمان بیشتر در زمینه خرید و فروش برده و در خلیج فارس که محملی برای گسترش نفوذ انگلستان بود دور می زد.
امیرکبیر کوشید با به میان کشیدن قدرتهای دیگر در ایران در جهت محدود ساختن نفوذ روسیه تزاری و انگلیس قدم بگذارد. لذا روابط دوستانه را با اطریش و پروس و ایالات متحده افتتاح نمود.فرانسه کشور ثالثی بود که می توانست برای تحدید نفوذ روسیه تزاری و انگلستان در جهت تامین کادرهای متخصص و احیانا سرمایه لازم برای باز سامانی (Reform) اقتصادی و فرهنگی و نظامی کشور بکار آید. قطع روابط دیپلماتیک دو کشور نمی توانست جز به پدید آوردن موانع در خور تامل در راه استقلال ملی پیشرفت اجتماعی – اقتصادی ایران اثر دیگری داشته باشد.
حال ببینیم امیر در ارتباط با فرانسه چگونه عمل کرد؟
چنانکه از قراین بر می آید در آغاز سلطنت ناصر الدین شاه سفیر فرانسه در دربار تهران فردی عصبی و به حد معینی «سبک مغز» بود. این با سیاست تاتیکی نادرست و **غیر دقیقی** که از سوی میرزا تقی خان تعقیب می شد بر آمیخت و به قطع روابط سیاسی دو کشور انجامید.
سه حادثه در تدارک این جریان سهم جدی داشت: ۱)امیر در بدو ورود شاه به تهران به جهت حسن نظر و نقش موثر سفرای روس و انگلیس در تدارک مقدمات سلطنت شاه نو برای سفرای یاد شده نشان همایون فرستاد اما از ارسال آن برای همتای فرانسوی ایشان خودداری ورزید.
این بر سفیر بسی گران افتاد. بدان اعتراض کرد و نشانی که سابقا از سوی **محمد شاه** به او اهداء شده بود باز فرستاد.۲)امیر مراد سفیر را در مورد تجدید فرمان خلیفه کاتولیک بر نیاورد. این از سوی سفیر فرانسه بعنوان اقدامی موهن و غیر دوستانه تلقی شد.۳) امیر از تائید و تصویب پیش نویس

عقد نامه تجاری و دوستی ما بین دو کشور تنظیم شده در اواخر سلطنت **محمد شاه** از آنجا که آن را موافق مصالح ایران نمی دانست اجتناب ورزید.
بی تردید **امیرکبیر** در ارتباد با سفیر **پر خاش جوی** بقدر کافی به نرمش نگرائید. او بایدحتی اگر شده فرانسه را به دام آز می کشید و پای این کشور را که در وجود سفیر رعنایش تجسم می یافت به صحنه اقتصادی – سیاسی و فرهنگی **ایران** باز می کرد.
در این حکم کلی که بهره جویی از تناقضات درونی امپریالیسم جهانی می تواند به رشد جنبش مردم بلا دیده کمک کند و در پهنه پیکار **توازن نسبی قوا** را به نحو مطلوب و به سود رزم آوران راه آزادی دگرگون سازد تردیدی نیست.ولی در چند و چون آن جای گفتگو بسیار است . شرایط مشخص احکام معین طلب می کند.انطباق و همسازی مکانیکی احکام ویژه با شرایط زمانی و مکانی ویژه نارواست . چه بسا که زمانی دیگر در همین جا یا جای دیگر دعوت امپریالیسم تازه به کشور تنها به تشدید و تحکیم نفوذ اردوگاه استعمار جهانی منجر گردد و نه رستن از بند آن یا کاستن از رنج آن.
در این برهه با **عثمانی** روابط عادی وجود داشت.
برخی از نویسندگان و تاریخ پژوهان گفته اند که امیر متمایل به سیاست **روسیه** بوده است مقاومت دلیرانه او در قضایای ((انبار تجاری)) – ((بیمارخانه)) – و ((عزل حاکم استرآباد)) از اهم شواهدی هستند که این نظر را مردود می سازند.
امیر حامی استقلال ایران و مخالف گسترش نفوذ استیلا جویانه و تاراجگرانه بیگانگان در ایران بود.

فصل سوم:

نکاتی درباره ترکیب
مسالمت وقهر درسیاست امیر

«درآمد»

سیاستمدار باید برای رسیدن به هدف به کسب اوتوریته ضرور نائل آید و گرنه نمی توان به توفیق جدی وی امید بست.
قهر و مسالمت جفتهای فلسفی متضاد هستند که سیاستمدار باید در هر لحظه معین و شرایط مشخص ترکیبات درستی از آن ها را برگزیند و در عمل بکار گیرد. فروتنی گر چه پسندیده است ولی باید تحت الشعاع کسب اوتوریته قرار گیرد.اوتوریته در جوامع طبقاتی بیشتر جنبه ناخود آگاه دارد و گرایش به خشونت در آن بیشتر است. ولی در جامعه پیشرفته آینده که هنوز ما با آن فاصله درازی داریم بیشتر جنبه خود آگاه بخود گرفته به نرمش و مسالمت می گراید و از محتوای خشونت و قهر عاری می شود.
انسان راه آینده باید در هر گامی که بر می دارد بکوشد تا حتی المقدور کمتر به خشونت و قهر توسل جوید . برای رسیدن به هدف نباید از هر وسیله ای بهره جست بقول معروف "هدف وسایل مناسب می طلبد" باید کوشید "**حتی المقدور** از دماغ کسی خونی بر زمین ریخته نشود ". ولی البته این نظر نباید به **پاسیفیسم** در آمیزد و به کرنش در برابر بارگاه ظلم و جور و تذبذب در کارزارهای دوران ساز منجر شود. شاعرحکمت سرای بزرگ ما می گفت:

و گرمی بر آید به نرمی و هوش
به تندی و خشم و درشتی مکوش
چو دست از همه حیلتی درگسست
حلالست بردن به شمشیر دست

اینک ببینیم امیر در کسب اوتوریته تا چه اندازه از خشونت بهره برد. برای دریافت پاسخ دقیق بدین پرسش بر خورد وی را با دو قیام عمده روزگار او:

شورش **فوج قهرمانیه** – شورش **سالار** و نیز انعکاس اقدامات خشونت آمیز وی در افسانه های منقول از عصر وی را مورد بررسی و تحلیل قرار می دهیم.

"شورش فوج قهرمانیه"

امیر در آغاز کار بنحو ملایمی با مخالفان خویش در میان طبقه حاکمه رفتار می کرد. عباس اقبال در مورد فوج قهرمانیه می نویسد:"روز بعد از شکست شورش امیر به خانه خود بر گشت و گناه شورشیان بخشوده شد.اما آغا بهرام خواجه را از تهران و صدر الممالک را از قم به کرمانشاهان فرستادو اسماعیل خان فراش باشی را به پرداخت پنجاه هزار تومان جریمه (که در آن زمان مبلغ نسبتا گزافی بود) مجبور ساخت.چنانکه ملاحظه کردید امیر نسبتا با نرمش با مخالفان برخورد کرد و بجای آنکه به قتل و کور کردن وغیره دستور بدهد به شیوه های ملایمتر متوسل شد.در این جریان میرزا آقا خان نوری رجل برجسته دولتی از وی پشتیبانی کرد (هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد میرزا آقا خان در این رویه خود صداقت نسبی نداشته است). اما سه سال بعد در قضیه عزل و قتل امیر در شمار پافشارترین و فعالترین توطئه گران در آمد. بی شک پشتیبانی و موافقت شاه با امیر و فعال نبودن مهد علیا علیه وی نقش موثری در هواداری میرزا آقا خان از امیر در جریان شورش فوج قهرمانیه ایفا کرد.اما گرایش امیر به تندی در برخورد با شاه و رجال دولتی پس از سیطره بر اوضاع تاثیر قابل ملاحظه ای در این تغییر رویه میرزا آقاخان بر جای نهاد.سیاستمدار تنها لازم نیست خط صحیحی داشته باشد وی باید بتواند آنرا در چارچوبه ای درست و بدقت اجراء کند. وی باید رعایت یک سلسله فوت و فن ها و ریز کاریها از جمله احترامات و شئونات رابکند باتندی و رعونت با مسائل و اشخاص برخورد نکند. ای چه بسا که سیاست پیشه بواسطه موفقیت های مکتسبه "هنر" مماشات وتا کردن در جریان امور با این یا آن عنصر جداگانه را از دست می دهد و بدینگونه امحاء موفقیت خویش را بنحو موثر تدارک می بیند.

"قیام سالار"

حال برویم بر سر ترکیب اعمال قهر و مسالمت در جریان فرو نشانی شورش **سالار** همانگونه که در فصل نخست گفته شد امیر تا آخرین لحظات به امیر فرصت داد تا به طور آشتی جویانه از صحنه خارج شود و امان یابد اما سر انجام زمانی که **سالار** در ابرام و سماجت باز ماند امیر با توسل به خشونت

وقهر کار او را پایان داد و به **سلطان مراد میرزا حسام السلطنه** فرمانده قوای اعزامی به خراسان دستور داد تا **سالار** با دو پسرش و برادرش را معدوم سازد.
سالار و خانواده اش علیه تمامیت و استقلال ایران در سطح وسیع و با ابعاد خطرناک اقدام کرده باید مورد مجازات واقع می شدند. این اقدامی بجا بود. در جامعه قرون وسطایی ما اتوریته بطور عمده بر محور خشونت استوار بود و عدم خشونت لازم آن را متزلزل ساخته امنیت و حاکمیت مرکزی را آسیب پذیر می نمود.
امیر در این قضیه نهایت سلامت نفس و فطانت را نمایان ساخت جای قتل عام هائی راکه اینگونه موارد از سوی فاتحین اعمال می گردید اعدام معدودی از سران سر کشان گرفت.امیر در این داستان شکل عالی از ترکیب قهر و مسالمت را ارائه داد.این اعمال قهر ملایم بی تردید بسیار کاراتر از خونریزی سفیهانه اسلاف وی بود.
نکته گفتنی اینکه منابع ما گواهی می دهند **سلطان مراد میرزا حسام السلطنه** برای دستیابی به جواهرات **سالار** وی پسران و برادرش را مورد شکنجه قرار داد. معلوم نیست که این تصمیم امیر بوده یا خیر.ما بیشتر گمان می بریم که این حکم ناشی از اجتهاد خود **حسام السلطنه** باشد. البته چندان هم مستبعد نیست که چنین دستوری از سوی خود امیر صدور یافته باشد. ما از **"میرزا تقی خان"** انتظار نداریم که یک سره از عصر تاریکی که در آن می زیست گسسته باشد هنوز بیش از دهه ای نمی گذشت که **میرزا ابوالقاسم قائم مقام** وزیر اصلاح طلب برای تادیب رقبای سلطنت دو برادر **محمد شاه** را کور کرد.

امیر در افسانه های عوام

از دوران **میرزا تقی خان امیرکبیر** داستانهای چندی بر جای مانده که وی قهرمان آنهاست این داستانها از هوشمندی و ظرافت اعجاب انگیز نامبرده در حل و فصل مسائل و دعاوی کوچک حکایت می کند. به همه این داستانها دسترسی نداشتم اما تا جائیکه جسته و دانسته ام فقط در موردی از این "قصه ها" منسوب به **میرزا تقی خان** خشونت زیاد و غیر ضرور و حتی سبک مغزانه به چشم می زند. این داستان باتصویری که از **میرزا تقی خان** داریم منافات آشکار داشته یا خود کلا ساخته و پرداخته است و یا اینکه به شکل محرف و دگرگون شده در ثبت و ضبط آمده است اینک این داستان را از روی اثر آقای **حسین مکی** نقل می کنیم:
" روزی **امیرکبیر** از **سبزه میدان تهران** نزدیک **عالی قاپوی تهران** که از **ارک دولتی** خارج بوده است (محل همین **سبزه میدان** فعلی) عبور می

کرده آلو فروشی همین که **امیرکبیر** را مشاهده می کند فریاد می زند عرض دارم **امیرکبیر** می ایستد و می گوید. بگو.آلو فروش شکایت می کند که این سرباز تمام آلوهای مرا خورده یکشاهی به من داده است امیرکبیر می گوید: مگر قیمت نکرده به او دادی؟آلو فروش جواب می دهد که تغار آلو پیش اوست قرار دادم وقتی خورد از روی هسته آن هر پنج دانه یک پول (۲۵ دینار آنروز) قیمت بدهدحال می بینم تغار مرا خالی کرده و ۵۰ دینار که یکشاهی (۵ دینارفعلی) باشد به من داده است.

امیرکبیر در پاسخ گفت:مگر از قرار داد تو تخلف کرده؟ سرباز حاضر بود گفت: خیر قربان ۱۰ دانه آلو خورده ام که هسته آن ۱۰ دانه را با یکشاهی که قیمت کرده به او داده ام. آلو فروش گفت:دروغ عرض می کند **امیرکبیر** می گوید: مگر ۱۰ دانه هسته به تو نداده است با یک شاهی قیمت آن.آلو فروش گفت:چرا داده است. **امیرکبیر**می گوید:پس دیگر چه حرفی داری؟ آلو فروش ملتفت شد که نزدیک است محکوم شود. بنا کرد به گریستن و گفت:نمی خواستم عرض کنم حال که می خواهدحقم پایمال کند می گویم همه هسته ها را فرو برده است جز ۱۰ دانه.**امیرکبیر** متغیر شده می گوید دروغ نگو.آلو فروش عرض کردخیر دروغ نمی گویم حقیقت مطلب چنین است امیرکبیرفورا غضب راخواسته گفت:شکم این سرباز راپاره کن اگر هسته های آلوی این مرد را خورده است هر چه ادعا می کند مضاعف آن را می دهم سپس خطاب به آلو فروش کرده گفت:اگر هسته در شکم او دو سه دانه که احتمال سهو می رود بیشتر نباشد شکم تورا هم پاره خواهم کرد آلو فروش را که التهاب و خشم فرو گرفته بود قبول کرد.هر چه همراهان **امیرکبیر** التماس کردند و آلو فروش هم از شکایت خود صرفنظر کرد اظهار پشتیبانی از تظلم خود نمود فایده نبخشید شکم سرباز را پاره کردند هسته های آلو فرو ریخت امیرکبیر مضاعف آنچه را که آلو فروش ادعا کرده بود به او داده از آنجا گذشت."

اگر بپذیریم شکم پاره کردن یک نوع مجازات مرسوم قرون وسطاعی در یکصد و پنجاه سال پیش بوده **عباس میرزای** "اصلاح طلب" هم خطا کاران را شکم می دریده **نمی توانیم** بپذیریم که **امیرکبیر** اینچنین جسورانه در راه کسب مدرک و ثبوت جرم گام بر دارد و تا این حد بی محابا و ناسنجیده از عامل قهر بهره جوید.

فصل چهارم:

"آرایش قوا"

مدخل

در تاریخ ایران مسبوق به سابقه نیست وزیر یا دستوری یکتنه توفیق یافته باشد سلطانی را معزول و دیگری را بجای وی برنشاند.
البته گاه آنچنان بحران عظیم اجتماعی – سیاسی سراپای کشور را فرا می گرفت که به این وزیر نظیر "**میرزا ابراهیم خان کلانتر**" در سلطنت "**لطفعلی خان زند**" و یا آن سردار نظیر "**نادر**" (نارد شاه کبیر) با توجه به نفوذ کلام و اتوریته عظیم او بویژه در میان نیرو های مسلح در سلطنت "**شاه طهماسب دوم صفوی**" امکان می داد که نقش برجسته و گاه عمده ای در انتخاب و انتقال سلطنت ایفا کنند.
"وزیر" در کفه توازن نیروها در جامعه کهن ما تحت تاثیر مطلق شاه قرار داشت. تنها دوام وزارت بلکه حیات و ممات دستور نیز تابع اراده و میل شاه مطلق العنان بود.وزیر با خرد اگر می خواست اصلاحاتی را پیش برد بایستی جلب نظر شاه را بکند.
در زمان **امیرکبیر** نیز وضع بر این منوال بود شاه موروثی در میان نیرو های مسلح دربار و طیف طبقه حاکم نفوذ کلام و پایگاه استوار داشت طبقه بورژوازی هنوز بطور جدی پدید نیامده بود تا از رفرم پشتیبانی کند.
توده ها در بی خبری بسر می بردند. هیچ سازمان سیاسی وجود نداشت که از "وزیر اصلاح طلب" حمایت کند.بدین ترتیب تناسب نیروها در جامعه به شکلی بود که هر اقدام اصلاح جویانه بایستی در چارچوب نظام موجود "سلطنت مستبده"و " سلطنت سلطان بن السلطان **ناصر الدین شاه قاجار** " حل شود.
لب کلام وضع عینی و ذهنی برای اصلاحات ژرف اجتماعی سیاسی در دوران **امیرکبیر** بسیار نامساعد بود.
باید گفت که رساله حاضر نظری دارد به "ولونتاریسم (اراده گرایی)". ولونتاریسم به معنای این است که برای اثر "اراده انسانی" در تحولات تاریخی بدون آنکه شرایط بقدر کافی مساعد وجود داشته باشدارزش بیش از حد و تعیین کننده قائل شویم. سازنده نوجوی آینده باید همواره در پیشاپیش جریان تکامل تاریخ حرکت کندو آنرا با خود به جلو بکشاند اما اگر آنرا"بتازاند" موتور تکامل موقتا از حرکت باز خواهد ایستاد و کوله بار در میان راه خواهد ماند.

آیا می توان بدون گذراندن زمستان و بهار از پاییز به تابستان جهش کرد؟ما می توانیم قوانین عینی را کشف کنیم و از آن در جهت تسریع **معین** در تکامل بهره بریم اما نمی توانیم آنرا نادیده بگیریم و بر آن خط نسیان بکشیم.

"دهقانان(رعایا)"

اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران در روستاهای کوچک و پراکنده کی زیستند **کوچکی** و **پراکندگی** برای ما بسیار قابل اهمیت است چرا که **تجمع** و **تشکل** و **ارتباط** را مختل می سازد.
جهل و ادبار مطلق در روستاها حکومت می کرد. روحیه قناعت ترس اطاعت محض بر اساس روابط مالکیت و غیره امکان نضج جنبش های روستایی را بسیار محدود می ساخت. رعیت تیره روز از اقدامات و اصلاحات **امیرکبیر** بطور مشخص لغو سیورسات و احراز امنیت و انتظام امور مملکت آنچنان که باید درک قوی نداشت به عبارت روشن تر اصلاحات در او این انگیزش را پدید نمی آورد که به پا خیزد و از اصلاحگران جانبداری و مدافعه نماید هر چند که در دل نسبت به آنان ترضیه خاطر داشت.
(البته اگر اصلاحات بسیار ژرف در روستاها انجام می پذیرفت که درآن زمان مطلقا امکان پذیر نبود – می توانست حمایت وسیع دهقانان را جلب کند).

"زمین داران"

اکثر زمین داران بزرگ با تمرکز مخالف بودند و با اصلاحات نیز از آنجا که منافع استثمارگرانه آنها را زیر خطر قرار می داد راه دشمنی می سپردند. اما با اینهمه چون حکومت اصل مالکیت را محترم می شمرد و تحت نظم و ضابطه مشروع و معروف آنرا تصدیق و تصویب می نمودو نیز طی یک سلسله موفقیت ها از آغاز کار (نظیر در هم شکستن شورشهای **"سالار**"و "بابیه"و "فوج قهرمانیه تهران"و غیره)در میان مردم دارای اوتوریته عظیم شده بود ابراز مخالف آنها مجال تجلی وسیع و عمومی نمی یافت.هر چند توطئه دربار علیه امیر انعکاسی از این نارضایی اجتماعی نیز باید بحساب آید.ما چهره های از این دست نظیر **"سلیمان خان قاجار (خان خانان)"** رئیس طایفه **قاجار** و برادر **مهدعلیا "شیرخان عین الملک**" ایلخان بعدی طایفه **قاجار** و برادر زاده
مهد علیا و "سردار ایروانی"داماد **محمد شاه** را در میان دسیسه گران ملاحظه می کنیم.

می توان چنین استنباط کرد که اکثریت ملاکان کوچک و متوسط و خرده مالکان از اصلاحات خرسند بودند.لغو سیورسات (شکل و نوعی از آن)استقرار امنیت سیستم مالیاتی منظم بهبود وضع تجارت و غیره آنها را وامی داشت که نسبتبه اصلاحات خوشبین و هوا خواه باشند.

"تهیدستان شهر- کسبه و تجار"

تهیدستان شهری – کسبه و تجار پایگاه عمده اصلاحات بودند.اما ضعیف وغیر متشکل. شهرها کوچک و دور از هم بودند و قشر روشنفکران نیز به شکل نوین آن هنوز پدید نیامده بود تا با تبلیغ و ترویج وتشکیل در توده بدمد و آنها را بحرکت در آورد.

"دیوانیان"
و
"لشکریان"

در زمان **میرزا تقی خان** در میان دیوانیان و لشکریان نیز تدریجا انقطاب و لایه بندی پدید می آمد. متاسفانه پژوهنده از دست یافت مدارک متقن محروم بود تا بتواند تصویر دقیقی از این جریان ترسیم کند. اما گره ای فراهم ساخت که اعتقاد دارد در خطوط کلی خود علمی و راست است.
باید گفت رفته رفته اتوریته امیر در میان عناصر و لایه های پایینی و میانی طبقه حاکم گسترده می شدو در میان قشر و عناصر بالای آن برداشت. طی یک سلسله فتوحات وحدت و مرکزیت کشور را تامین کرد.همه اینها نمی توانست در قوام و استحکام هوا خواهی نسبت به او در قشون – حتی در سطح بالای آن سهم جدی نداشته باشد.این جاذبه و نفوذ می رفت که بیست – سی سال بعد در میان دستگاه دولتی و ارتش دژی استوارگردد به حمایت از امیر و سدی شود در برابر اراده شاه موروثی مطلق العنان اینک برویم برسر تحلیل مشخص تر طبقاتی:
باید گفت رده های پائینی و میانی دیوانیان که از آن میان می توان به "**میرزا حسین خان" "مشیر الدوله" و "سپهسالار"** بعدی قنسول ایران در **بمبئی.** "میرزا ملکم خان"مترجم. (اندیشمند بعدی)**"میرزا یوسف خان" (مستشار الدوله)و "میرزا هدایت اللّه"("وزیر دفتر"**از همراهان **سپهسالار** و "رئیس دفتر استیفا وزیر دارائی"در زمان وی – پدر **"دکتر مصدق")**اشاره نمودکه پایگاه اجتماعی میرزا تقی خان بوده به راه اصلاحات

وی می رفتند. اشخاص نامبرده بالا طلایه داران و کادرهای برجسته رفرمیسم ایران در واپسین دهه های سده نوزدهم می باشند.
می توان گفت که در رده بالای رجال دولتی و سران لشکری نیز شقاقی پدید آمده بود و کسانی مانند **"محمد رضا خان فرهانی"** (از خویشاوندان **قائم مقام و "وزیر آذربایجان"**)**چراغعلی زنگنه** رئیس غلامان شاهی" **قوللر آقاسی** وسپس حاکم **اصفهان**)"**عباسقلی خان جوانشیر**"(حاکم **اردبیل و مشکین**) **"معتمد الدوله"**از دسیسه گران نبوده و با امیر همکاری نزدیک داشته اند در حالی که گروهی دیگر که برجستگان آنها عبارتند از:
میرزا آقاخان نوری(اعتماد الدوله)میرزا علی خان فراشباشی (حاجب الدوله مجری قتل امیر) **شیرخان عین الملک – سلیمان خان قاجار و محمد حسن خان ایروانی** با اشرافیت فئودال بهم بسته و در آمیخته بوده کمابیش در توطئه ها و دسته بندی ها علیه **امیرکبیر** مشارکت داشتند.

"جمع بست درباره اوضاع عینی و ذهنی داخلی"

ایران کشوری فئودالی بود.در مرکز طبقه حاکم دربار شاه و صدها شاهزاده و سران ایل **قاجار** قرار داشتند.آنها براکثر مناصب مهم از جمله حکومت شهرها چنگ انداخته بودند.در این اوضاع و احوال انتقال سطلنت از **قاجاریه** بسیار دشوار بود و تنها قهر نظامی از خارج می توانست آنرا عملی سازد.
در دوران بی خبری و بی سازمانی توده ها دربار و شاهزادگان در پیوند با فئودالیسم آنچنان چنبره سرطان مانندی را تشکیل می دادند که زمینه عینی و ذهنی را برای تحول از جمله **اصلاحات میرزا تقی خان** بسیار دشوار می ساختند . اصلاحات نمی توانست بر هیچ طبقه یا قشری اتکاء مطلق کند. یگانه راه پیشبرد اصلاحات پشتیبانی شخص شاه قاجار بود اراده شاه بعنوان یک عامل ذهنی بسیار نیرومند می توانست بر ضعف عامل عینی و ذهنی غلبه نماید و کمبود آنها را جبران کند.

"وضعیت بین المللی"

در اواسط قرن نوزدهم تقسیم جهان میان دول استعماری **غرب** هنوز پایان نیافته مبارزه بر سر منابع صدور مواد خام و بازارهای مصرف در جریان بود. کشورهای خاور زمین یا یکسره مستعمره شده بودند (نظیر **هند**) و یا بصورت دول درجه دوم و سوم در آمده می رفتند که به نیمه مستعمره دول **غربی** بدل یابند (**چین – عثمانی – ایران**). در این حال و وضع ایران ما در محاصره و در تیررس هجوم دول استعماری قرار داشت.
بدین ترتیب بود که شرایط بین المللی نیز همچون شرایط داخلی برای موفقیت اصلاحات بسی نامساعد بود.

"نقش روسیه و انگلیس در شکست اصلاحات"

شاید بهتر می بود که این مبحث در بند قبل گنجانده می شد ولی نگارنده شایسته دانست تا جداگانه بدان بپردازد.
تنارع اصلی استعمار گران در میهن ما- ما بین **روسیه تزاری** در شمال و **انگلستان مشروطه** در جنوب و غرب بود.
در انگلستان سیستم دوحزبی وجود داشت با برنده شدن یک حزب سیاست خارجه دچار تحولات معینی می شد.گاه با کناره گیری وزیر خارجه از حزب و انتخاب جانشین وی از همان حزب نیز تغییراتی در سیاست پدید می شد. گاه اختلافی بین سفیر و وزیر خارجه مشهود می شد اما بهرحال اینها نوساناتی بود در خور توجه ولی عموما در مهام امور خارجه **دولت انگلستان** سیاست استراتژیک معینی را تعقیب می کرد.
در سیاست **روسیه** نیز گاه چنین نوسانات و اختلافاتی وجود داشت اما از سوی دولت **تزاری** نیز همواره سیاست استراتژیک معینی پی گرفته می شد.
حال ببینیم این سیاست معین **انگلستان و روسیه** چه بود.و چه تاثیری در اصلاحات **میرزا تقی خان** نهاد.
انگلستان می کوشید تا ایران را همچون دولتی پوشالی حایل میان هند و روسیه سازد.و لذا دوام استقلال **ایران** را بنفع خود می دانست.اما از سوی دیگر مجاهد می ورزید تا استقلال **افغانستان** نیز تامین و حفظ شود.
دولت **بریتانیا** از آنجا که **تزار** در دربار **تهران** نفوذ جدی داشت استحلال **افغانستان** در **ایران** را پیشرفت سیاست روسیه به سوی نادر تکرار نگردد.

سیاست امیر هم در آن قسمت که می کوشید حاکمیت **ایران** را در شرق (**افغانستان – بلوچستان**)برقرار کند و هم در آن جهت که سعی می کرد هر چه سریعتر ایران را از عقب ماندگی و توحش قرون وسطائی بیرون بیآوردبا سیاست انگلستان مقابله و مجادله می یافت.
در اسناد بازمانده سیاسی انگلستان(**سرهنگ شیل** سفیر **بریتانیا** در تهران)با دیده تحسین بر اصلاحات **امیرکبیر** نگریسته شده چرا که انگلستان کشوری تکامل یافته بود یا به قول آن زمان در صف ممالک "راقیه"قرار داشت و خواه و ناخواه افراد آن نمی توانستند نسبت به ترقی و پیشرفت اجتماعی در کشوری قرون وسطائی متعجب نشوند و لب به ستایش نگایند.اما بهر حال سیاست ضد استعماری و استقلال جویانه امیر مخالف عملی با سیاست سیطره جویانه استعماری **انگلیس** داشت و لذا کمابیش تمایلاتی مبنی بر جلوگیری از دوام این سیاست در ایران در محافل حاکمه انگلیس از جمله سفارت تهران وجود داشت که در قضایائی نظیر داستان منع خرید و فروش برده انعکاس می یافت و نبردی جانانه را بر می انگیخت.
بنظر نگارنده این سطور گرچه در پروسه عزل و قتل امیر برخی از هواداران سفارت انگلیس نظیر **میرزا آقا خان نوری** شرکت داشتندولی بهیچوجه توطئه سازمان یافته وبرانگیخته ازسوی **انگلستان** بر علیه امیر وجود نداشت. بلکه حکایت بر کناری و قتل امیر بیشتر یک مسئله داخلی بود مربوط به نارضائی طبقه **حاکم و دربار**که بویژه در نا خرسندی **شاه و مادرش** جلوه می یافت.
مطالب گفته شده درباره نقش **انگستان** در اصلاحات **امیرکبیر** را جمع بست می کنیم: اولیای دولت **انگلیس** وجدانا به اصلاحات و وطن خواهی **میرزا تقی خان** به دیده خرسندی می نگریستند. اما آن را مخالف پیشرفت سیاست استعماری خود دانسته علیه آن اقدام می کردند.بی تردید مخالف **انگلستان** با حکومت **امیرکبیر** که از جمله در تشویق و تهییج کسانی نظیر **میرزا آقا خان نوری** و **مهد علیا** تجلی می یافت سهم قابل ملاحظه ای در سقوط میرزا تقی خان ایفا نموده ولی عامل قاطع و تعیین کننده نبود.
مواضع **روسیه** نسبت به **ایران** عبارت بود از رها کردن تعرض مسلحانه و اعمال سیاست نفوذ صلح جویانه.عکس العمل روسیه تزاری نسبت به اصلاحات امیر کبیر مشابه همتای انگلیسی خود بود.
وزارت خارجه تزار و سفارت آن در تهران با دیده اشتیاق بر اصلاحات و وطن پرستی **امیرکبیر** نگاه می کردند اما در سیاست عملی روسیه سخت در مقابل **امیرکبیر** می ایستاد و در دار و گیرهائی نظیرعزل حاکم استر آباد سر سختی خود را در معارضه با امیر نشان داد. در میان دسیسه گران در علیه امیر **سردار محمد حسن خان ایروانی** را می بینیم که از دوستاران روسیه در دربار ایران بود با اینهمه **روسیه تزاری** نقش معینی را در دسیسه عزل و قتل **امیر** بر عهده نداشت.

سفیر **دالگورکی** کوشید تا از **امیرکبیر** حفاظت و صیانت کند (با فرستادن **سربازان روس** بخانه امیر) اما او توفیق نیافت سهل است بر خشم و ترس **پادشاه جابر** افزود و او را برقتل وزیر نیکوخواه استوارتر گرداند. بی تردید مدافعه از **امیرکبیر**صرفا ناشی از نوع خواهی و ترقی پوئی نبود بلکه منبعث از آن بود که سفیر در کناره گیری امیرکبیر رشد نفوذ انگلستان و افتادن زمام مراد بدست کسانی نظیر **میرزا آقا خان نوری** دستیار شناخته آن کشور را می دید.
این نکته را هم فرو نگذاریم که اصولا روسیه از همان دوران **فتحعلی شاه** کاملا استعداد آنرا داشت که ایران را ببلعد اما کشاکش با انگلستان و نیز توجه بیشتر روسیه به دریای سیاه بغازها و غیره ویرا از این امر باز می داشت.
بدین ترتیب رقابت دو دولت در ایران به حفظ استقلال آن مدد کرد. استفاده از تضاد دو قدرت می توانست بعنوان یک عامل مثبت در جریان اصلاحات اجتماعی پیشرفت و استقلال ملی بکار آید و ثمر دهد.

گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود
گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود
(حافظ)

فصل پنجم:

"سقوط"

"زمینه"

قهرمانان تاریخ را نباید مکانیکی درک کرد. گفته اند:
"هر کس کار می کنداشتباه می کند." **امیرکبیر** هم از این حکم کلی بر کنار نبود.ما در سیمای امیر تنها نقاط روشن را نمی بینیم بلکه نقاط تاریک را نیز می یابیم در کنار نکات منفی نکات مثبت را باز می شناسیم.
بگمان ما امیر در سلوک با شاه مستبد رفته رفته دچار تندروی شد و به خطا رفت. این با عامل منفی عینی و ذهنی در آمیخت و اسباب سقوط وی را

فراهم آورد.در صورتی که زمینه عینی و ذهنی در آمیخت و اسباب اشتباهات **امیرکبیر** بسرعت بوسیله دیگران اصلاح می شدو سپاه صبح با تاخیر نه چندان زیاد به پیش می تاخت. ولی از آنجا که چنین زمینه ای فراهم نبود با برکناری امیر کاروان از پویه باز ماند.
ما اساس استدلال خود را همانگونه که پیش از این نیز رفت براین قرار می دهیم که در جامعه کهن ما مبتنی بر **دسپوتیسم (استبداد)شرقی** پادشاه در کفه توازن نیروها وزنه فوق العاده سنگینی بود که هر نیروی دیگری را تحت الشعاع قرار می داد. اصلاحات بدون اراده و پشتیبانی سلطان نمی توانست صورت پذیرد.اگر وزیری اصلاح طلب بر آن می شد در نظر نگرفتن این اصل به لغو آن اصلاحات می انجامید.
امیر نخست این نکته را در نظر می گرفت و در سیاست عملی به کار می برد اما تدریجا تحت تاثیر **سر مستی از پیروزیها** و نیز بعلت **غرق شدن در کار** و ابتلای به **وسواس** در پیش برد آنها به **بهترین وجه** از این اصل انحراف جست و به صحنه معارضه با سلطان کشیده شد.

"علاقه شدید شاه به امیر در آغاز کار"

شاه در بدو کار به امیر دلبستگی بسیار داشت. همچنان که گذشت در آغاز سلطنت او را به القابی که سابقه نداشت یعنی "**امیرکبیر**اتابک اعظم" نامبردار ساخت.
پیش از آنکه شاه و امیر به پایتخت برسند **میرزا ابراهیم لشکر نویس وزوائی** عریضه ای به شاه نوشت به مضمون اینکه:"شاه به تعجیل تشریف فرما شده میرزا تقی خان را به آذربایجان مراجعت دهند شاه این فضولیها را نپسندیده و **میرزا ابراهیم** را به چوب کاری سیاست فرموده محبوسا به قلعه اردبیل فرستاد" اما چه شد که شاه از امیر بازگشت و تا قتل او پیش رفت؟ نگارنده این را از دو نقطه نظر بررسی می کند: در درجه اول افزایش اقتدار امیر و از دست دادن ملاحظه و **دقت** لازم در رفتار با شاه و یا عدول از آنچه آنرا "**هنر سیاست**" خوانده اند و در درجه دوم نزدیکی شاه با درباریان مادرش و خو کردن به فساد درباری البته همچنان که خواهد آمد امیر می توانست این را نیز در محاسبات خود وارد کند و رفتار بسی سنجیده تر با شاه جوان در پیش گیرد.
شورش ربیع الثانی ١٢٦٥ ق.تهران (شورش سربازان **فوج قهرمانیه**) که نمایشگر نارضایتی بخشی از طبقه حاکم از امیر بود نوعی شبه کودتا بشمار می رفت با مداخله شاه و حمایت وی از امیر پایان گرفت. اما از آنجا که اهل

کوچه و بازار با بستن دکاکین و غیره در این جریان از امیر حمایت کردند شاید تدریجا این تصور نادرست جایی باز کرد که در آن روزگاران به اتکاء مردم کوچه ممکن بود با طبقه حاکم در آویخت و توفیق یافت.
صد سال بعد از امیر **مصدق** نیز نتوانست باتکاء حمایت **مسالمت آمیز** مردم و در چارچوب **قوانین موجود** بر شاه غلبه یابد البته در این دوران **مصدق** می توانست بنحو برنامه ریخته و بسامان از نظام قانونی که **اهرم** اسارت ملی بود سر پیچیده باتکاء اراده **مسلح** مردم بحاکمیت استعمار فئودالیسم و متحدینش پایان بخشد.
بهر جهت شورش فوج قهرمانیه در اثر دخالت شاه به پشتیبانی از امیر بیش از پیش نشان داد که یگانه راه در هم شکستن مقاومت یا تعرض طبقه حاکم **پشتیبانی شاه** است.

"کمبود کادرها مماشات با دربار در آغاز"

کمبود کادرها لازم یکی از موانع پیشرفت اصلاحات در ایران بود. امیر مجبور بود با صاحبان مناصب به مدارا و سازش رفتار کند. چنانچه بعد از شکست شورش فوج قهرمانیه **اسماعیل خان فراشباشی** را بر کنار نمود و **میرزا علی خان مراغه ای** – قاتل بعدی خود – را ارتقاء داد و بر جای **اسماعیل خان** در کار تدبیر مملکت شریک ساخت.چاره ای دیگر وجود نداشت.این سیاستی بود درست و **سنجیده.**بعلاوه برخی از این عناصر به دربار نزدیک بودند و باید تا حد معینی در حق آنان **مراعات** معمول می گردید. **میرزا آقا خان نوری** که پس از شکست شورش فوج قهرمانیه لقب **اعتماد الدوله** گرفت از مقربین درگاه **مهدعلیا** مادر شاه بود و در زمان مرگ **محمد شاه** به تبعید در **کاشان** می زیست.اما بعد به اشاره **مهدعلیا** و سفارت **انگلیس** به تهران آمد تا مقدمات صدارت وی فراهم شود.امیر همراه شاه عازم تهران بود. امر به بازگشت **میرزا آقاخان** داد. کاردار سفارت انگلیس از **مهد علیا** تقاضای کتبی کرد که به **میرزا آقاخان** اجازه بازگشت داده شود**. مهدعلیا** بدون درنگ در حاشیه نامه کاردار امر به مراجعت **میرزا آقاخان** داد. امیر که به پشتیبانی سفارت انگلیس و **مهدعلیا** از **میرزا آقاخان** آگاه بود و هنوز مقام خودرا کاملا استوار نمی دید مصلحت ندانست امر کتبی **مهدعلیا** را نقص کند و **میرزا آقا خان** را از دربار براند و دست او را از هر کاری کوتاه سازد پس او را پیش کشید...
در تعقیب همین سیاست درست بود که در جریان شورش اخیرالذکر **"جهانگیر میرزا"** نوشت: "میرزا تقی خان را از راه **مصلحت اندیشی** و

سیاست و **کاردانی** به هیچپک از امرا و اعیان که احتمال انگیزش این فتنه از آنها می رفت متعرض نشد و مصلحت دولت رادر فراموش کردن این مسئله دانست."

عباس اقبال می نگارد:"...**میرزا آقاخان** به وزارت کشور منصوب شد و این کار تا حدی به **صلاح** امیر بود زیرا او هنوز چنانکه باید نسبت به امور مالی و کشوری کلیه نقاط ایران احاطه نداشت و چون بیشتر عمرش در آذربایجان گذشته و در کارهای **آن** حدود صرف شده بود از احوال بلاد دیگر ایران تا حدی بی خبر می زیست برخلاف او **میرزا آقاخان** بر همه این دقایق **بصیرت** داشتو اگر با امیر راه می سپرد می توانست در اراده کارها **دستیار** و معین مفیدی جهت او باشد."(تکیه کلام از ماست).

"در صورت توفق شکننده قوا می توان با حمله مستقیم فتح کرد ولی در صورت عدم تکافوی قوا ممکن است راه دورانی انتظار زیکزاگ عقب نشینی . غیره لازم باشد."

به قول حکمت کلاسیک ما:

نه هر جای مرکب توان تاختن
که جاها سپر باید انداختن

"کاستن از حقوق شاه"

و

"نمودی از برخی خصائل اخلاقی وی"

مواجب **محمدشاه** سالی۶۰/۰۰۰ تومان بود.**امیرکبیر**حقوق ناصر الدین شاه را به ماهی دو هزار تومان (سالی ۲٤/۰۰۰ تومان) رساند یعنی حدود ٦۰%

کاهش داد. این اشتباه بزرگی بود که سهم برجسته ای در افول اقبال وی بازی کرد. در اینجا چند سند تاریخی را باب این موضوع بررسی می کنیم.
شاه در یک دستخط تاریخی می نگارد:"**سهراب خان** پولی را که برای صرف جیب ما معین شده است ماهی دو هزار تومان است.امروز جناب امیر نظام می گفت که معین کرده ام و به **سهراب خان** داده ام البته از اول ثور (اردیبهشت ماه) تا آخر سال ماه به ماه بحساب بیاورید."
ظاهرا از این برنامه بر می آید که شاه خود کام با کاهش حقوق خویش به میزان ٦٠% موافقت کرده است.چنین مستفاد می شود که بعد از ۳۰۰۰ سال سلطنت مستبده در ایران شاهی در "صرف جیب" خویش کاملا مطیع و مطاع شخص عادی بعنوان صدراعظم گردیده است. اما سرشکستگی و حقارت از میان واژه های این نامه به چشم می زند. در حقیقت شعله های عصبانیتی فرو خورده از این پس این تبعیت رضامندانه سر می کشد.
در نامه دیگری از امیر به شاه می خوانیم:"... مقرر فرموده بودند فلان **راحت نمی گذارد.**گاه هست خاک پای همایون معلوم شده باشد فدوی در وجوه مخارج اتفاقی قبله عالم روحنا فداه مضایقه و خودداری می کند اینقدر بر رای همایون آشکار باشد که به خدا من جمیع عالم را برای وجود مبارک وقف می داند...".
با ادای عبارت "فلان ... راحت نمی گذارد" نا خرسندی شاه آشکاره به میان کشیده شده است.بقیه نامه ادای تعارفات و خطاب اقناعی با پادشاه است که البته تاثیر معین مثبت در روحیه وی دارد اما اصل موضوع یعنی نارضایی روز افزون او را بر طرف نمی کند.
ناصر الدین شاه زن باره و به سفر بسیار علاقه مند بود. با زر اندک نمی شد در این امور توفیق یافت.**سرهنگ شیل** وزیر مختار انگلیس در دربار تهران در نامه ای به **پالمرستون** وزیر خارجه می نویسد:"مدتی است که شاه می خواهد برای تفریح به مناطق اطراف تهران مسافرت کند ولی میرزا تقی خان به ملاحظات مالی منصرفش داشته" این سند بسیار ارزنده ای است که گرهگاه ارتباط شاه و امیر را آشکار می سازد.ناصرالدین شاه در آغاز سلطنت میرزا تقی خان را بر اریکه صدارت نشاند و وی را به بالاترین القاب در طول تاریخ ایران منسوب داشت.این نشان دهنده تمایل وی به اصلاحات بود. اما به تدریج در او تحولی پدید آمد و از امیر دور شد و سر انجام به بر کناری و کشتن وی تصمیم گرفت.چرا؟سند یاد شده (نامه **شیل** به **پالمرستون**) یکی از شمار اسنادی است که از این جریان پرده بر می دارد.
زن بارگی ناصر الدین شاه و تمایلش به گشت و گذار و عیش و نوش از جمله مهمترین عللی بود که وی را از میرزا تقی خان دور کرد.
امیر می توانست با معرفت بر این خصایل شاه از آن بهره جوید و آن را وسیله ای سازد برای اشتغال خاطر بیشتر پادشاه وجدا ساختن حکومت از سلطنت اما او در جهت عکس این عمل کرد.ناصر الدین شاه را که دیگر شخصیتش شکل گرفته بود و امکان تغییر اساسی در آن نبود تحت فشار قرار داد تا

بیشتر کار کند و جدی تر باشد حقوق وی را به کمتر از نصف کاهش داد و غیره.این عدم توجه به واقعیات است. ولونتاریسم (اراده گرائی)است.تازاندن تاریخ است.
میرزا تقی خان بهیچوجه نمی بایستی از اصول خویش در زمینه باز سامانی اقتصادی نظامی مالی و فرهنگی ایران عدول می کرد ولی بی تردید در پیاده کردن این اصول می بایستی با خویشتن داری بیشتر عمل می نمود و فراموش نمی کرد که وی در کشوری با ساخت سلطنت استبدادی شرقی در شرایط آن زمان دنیا زندگی می کند.خلاصه کلام باید اصول را بر مقتضیات بنحو دقیق و پر جانبه ای وفق می داد.
تفاوت حقوق ناصر الدین شاه که توسط امیر کاهش یافت با حقوق **محمد شاه** ٣٦٠٠٠ تومان بود.امیر می بایست این مبلغ را از اصلاحات خویش مستثنی می کرد و به همراه یک سلسله تدابیر دیگر برای بقای پشتیبانی شاه از خویش بکار می گرفت.
وزیر مختار در طی گزارشی در زمان **میرزا آقا خان نوری** می نویسد:"اما همین حال **اعتماد الدوله** به من اطلاع داد که شاه اختیار تام عزل و نصب حکام و همه مشاوران را به او واگذار کرد. حتی فرموده که:هر گاه وجود مادرش یا هر کدام از نزدیکان دیگر مایه زحمت و گرفتاری باشد آنان را به مکه روانه خواهد ساخت... **"میرزا آقا خان"**در نامه ای به شاه در فسخ سان لشگر می نویسد"... هوا سرد است ممکن است به وجود مبارک صدمه ای برسد.دو تا خانم بر دارید بروید **ارغونیه** عیش کنید".
این دو سند نیز زوایای شخصیت ناصر الدین شاه قاجار را بیشتر روشن می کند بی تردید نارضایی شاه از عدم مداخله در امور کشور چندان نبود که محروم شدن از اسباب عیش و طرب.این اسناد موکدا نشان می دهنو که **امیر کبیر** می توانست با تکیه بر خصائل شاه جستجوی راحتی و خوشی احترام و اهمیت دادن بر او بنحو در خور توجه حکومت را از سلطنت منفک سازد مواجب شاه را کاهش ندهد اما حمایت وی را بدرقه راه و ضامن اصلاحات خویش نماید.

"انعکاس اقتدار امیر در وجدان شاه"

امیرکبیر بر همه امور مملکت نقش رهبری ایفا می کرد و شاه در کار کشور محل اعتنای جدی نبود.وزیر مختار انگلیس معتقد بود:"امیر نظام در حکومت مختار است و شاه را در اداره امور مملکت می توان معادل صفر شمرد."
میرزا آقاخان نوری بعدا نوشت:"میرزا تقی خان عین الدوله و امین المله گردید علی الاستمرار الایام عرصه جای او منفسخ و شعله دولت او مشتعل

کوکب اقبال او بر برج سعادت و سیاست ترقی می کرد. کار را بدانجا رسانید که در منابر اسلام فرالقاب اور را در مقابل کر همایون اعلیحضرت شاهنشاه مذکر و منور می داشتند" ناصر الدین شاه نیز بعد ها نوشت:"به این قدرت وزیر و پیشکار در ایران نیامده بود."
مساله نقش رهبری مطلق امیر وسیعا در اذهان انعکاس می یافت و عامل تشدید فشار روانی شاه بر او می شد.معاندین از جمله **مهد علیا** از این رهگذر برای بد بین کردن شاه نسبت به امیر استفاده بسیار می بردند. پادشاه طی نامه ای در دوران اعتزال امیر به وی می نویسد:"...تنها فرقی که کرده است اینست که **مردم ببینند** که من شخصا به امور نظام رسیدگی می کنم..." این بود خوبی نشان می دهد که یکی از علل ناخرسندی شاه از امیر این بود که وی اعتبار و حیثیتی برابر یک سلطان تمام عیار را می جست.آنچنان اعتنائی که صدر اعظم نیز حتی در یک نامه خصوصی از ورای ثنا خوانی های مرسوم چنین ننماید که شاه نوجوانی است سست و ناکاران و شایای پرورش و آموزش.
ببینید امیر به شاه چه می نویسد:"... ولیکن به این طفره ها و امروز و فردا کردن از کار گریخن به این هرزگی نمی توان سلطنت کرد...."
... به جرات می توان گفت هیچ یک از شاهان مستبد ایران برای چند ماه هم حاضر نبودند صدر اعظمی چون امیر را تحمل کنند...
... ناصر الدین شاه در اواخر حکومت امیر در آنچنان وضعیت روحی قرار گرفته بود که دم به دم بیشتر انگیخته و تهییج می شد تا علیه امیر قیام کند و خود جدادرکار ملک وملت دخالت ورزد ولی به علت حالت ویژه روانی رودربایستی شدید که نسبت به امیر داشت نمی توانست آن را مستقیما و با وجود خود امیر ابراز دارد.شاه در آغاز کار نوعی عشق افلاطونی نسبت به وزیر اصلاح طلب و وطن خواه داشت.چنانکه پس از عزل امیر شاه از آنجا که وحشت داشت مبادا زیر تاثیر جاذبه وی از تصمیم خویش باز گردد از ملاقات با او اجتناب می ورزید. در پایان کار امیر مانند بختگی بر رویای شاه خود کام سنگینی می کرد.

"تحقیر شخصیت شاه"

امیر به شاه می نویسد:"درباره کتابچه املاک مقرر فرمود بودند در حضور همایون باشد.اما سند جمیع املاک همان کتابچه است.طوری نشود که اوراق این گم شود که ضرر زیاد عاید خودتان می شود.نمی دانید مردم چقدر طالب هستند که این دفترچه از دست برود" در عبارت "طوری نشود که این اوراق گم شود که ضرر زیاد عاید خودتان می شود"به کنایه تحقیر زننده ای نهفته است.شاه نوجوان سر بهوا و بازیگوشی است که باید مورد امر و نهی مودبانه اما تحقیر آور و نیز مراقبت قرار گیرد ... اصلا **امیرکبیر** که تا این اندازه

برای دخالت شاه در کارها ذهن می سوزاند و او را به "طفره زدن" و "از زیر کار در رفتن"منسوب می دارد چرا از اینکه دفترچه املاک در حضور شاه بررسی شود استقبال نمی کند؟
در نامه دیگری امیر به شاه قاجار گوشزد می کند:"... در باب رفتن به خزانه و بیرون آوردن الماس بدیهی است هر طور فکر فرموده اند صحیح است البته قبل از وقت این غلام هم ببیند که می خواهند چه بسازند زیرا چنان نباشد که هیچ الماس پیاده در خزانه نماند خوب نیست..."بدین ترتیب سلطان – جانشین پادشاهان خودکامه ای چون **شاه عباس و نادر شاه و آقا محمد خان** به تعریض و به شکلی پر خفت از حق استفاده از جواهرات سلطنتی نیز تدریجا برکنار می گردد.
در ارتباط با قضیه ازدواج امیر با خواهر شاه وی خطاب به شاه می نویسد: " فدوی از اول بر خود قبله عالم ... معلوم است که نمی خواستم در این شهر صاحب خانه و عیال شوم.بعد به حکم همایون برای پیشرفت خدمت شما این عمل را انجام دادم.همانطور که ملاحظه می کنید بی اعتنایی برهنه و توهین آمیزی در این نامه نمایان است.اینگونه برخورد در سطح معمولی آن هم به بحران و گسیختگی روابط ما بین طرفین می انجامد چه برسد در روابط بین سلطان و یکی از آحاد رعایا.لحن بی اعتنا و تحقیر کننده به کسانی که بستگی عاطفی با شاه داشتند گرچه ظاهرا مساله چندان بزرگی نبود اما رفته رفته تاثیر عاطفی خویش را باز می گذارد.در نامه دیگری امیر به شاه می نویسد:"این عمه که یک پیرزن می باشد به تشر و فریاد بر سر این غلام چه می آورد تا سایرین.هر روز به نمک قبله عالم صد هزار تهدید به قتل می نماید."
اصولا فرو گذراندن جانب عدالت و منطق خواهد بود اگر متذکر نگردیم که ازدواج امیر با خواهر شاه نقش قابل توجهی در اعتلاء و "استحکام وضع وی ایفا نمود.**عباس اقبال** در این باره می نویسد: این عزت و احترام امیر را در پیش نظرها افزود و برای او در مقابل دشمنان و مخالفینش قدرت و قوتی دیگر شد."و همو در مبحث شورش نظامیان می نگارد:"اگر به احترام خانم **عزت الدوله** خواهر شاه نبود مسلما (نظامیان شورشی) بداخل خانه امیر می ریختند و او را به قتل می رساندند. چنانکه در همین هنگامه دو تن از مستحفظین او را کشتند."
رابطه بین شاه و امیر از حدود روابط ما بین پادشاه مالک الرقاب با وزیر فرمان پذیر در می گذرد.گاه وزیر دعوت شاه را بلا جواب می گذارد نسبت به شاه کم لطف است ... یکبار که قبل از قورق احضار می شود – و این نهایت علاقه و اعتنای شاه را می رساند و پاسخی سزاوار می طلبد – می گوید:" شرفیابی این غلام حالا نمی شود کار زیاد دارم باغ قورق بر نمی دارد... اما حالا دلتان می خواهد با سر کار همایون است."
باز می خوانیم:"همینقدر جسارت می شود که این غلام برای دو روز دنیا از شما مایوس نمی شوم ... اما انسان است با اینهمه اعتقاد و نوکری البته

حرف ملال انگیز دلسرد می کند.از فضل خدا امیدوارم که از طرف سر کار نباشد بل از افساد باشد که غلام را دلخور نمایند."از این نامه دو مطلب بر می آید نخست آشکار شدن نارضایتی شاه از امیر و دیگر لحن کنایه آمیز آن در حق شاه. چونان که با کودکی سخن می گوید.اما مهمترین سندی که ما در دست داریم نامه ایست که در زیر می آید: " قربان خاک پای همایون مبارکت شوم دستخط همایون زیارت شد.اولا استفسار حال این غلام را کرده بودید بد نیست... ولیکن **به این طفره ها و امروز و فردا کردن ها و از کار گریختن به این هرزگی نمی توان سلطنت کرد.**(آیا این سوء ظن در شاه پدید نمی شود که امیر در فرصت مناسب جای او را با شاهزاده دیگری فرضا **عباس میرزا ملک آرا** برادر ناتنی و کوچک شاه – عوض نخواهد کرد ؟) گیرم که من نا خوش یا مردم فدای خاکپای همایون.شما باید سلطنت کنید یا نه؟ اگر شما باید سلطنت کنید بسم الله چرا طفره می زنید؟ موافق قاعده کل عالم پادشاهان سابق چنان نبوده که همگی در سن سی سال یا چهل ساله به تخت سلطنت نشسته باشند در ده سالگی نشسته و سی سال در عین پاکیزگی سلطنت کردند... و همچنین بنده ناخوشم و گیرم هیچ خوب نشدم شما باید دست از کار بر دارید؟ یا دائم محتاج بنده ای باشید اگر چه جسارت است اما باز عرض کردم باقی الامر همایون ."دلیرانه تر و شکننده تر از این نمی توان با یک سلطان مستبد سخن گفت.شاه را متهم به "امروز و فردا کردن" "از کار گریختن" "هرزگی کردن"در تاریخ ایران در نامه وزیر به پادشاه کاری بی سابقه است.این عملی بود در خورد "زندیقان کوهستان"یا "اجامر و اوباش شهرها"و در حق وزیری که به سر خویش علاقه مند بود و می خواست بر مسند وزارت باز ماند این گمان هرگز نمی رفت.

بدین ترتیب نارضایی اندک اندک در شاه جمع آمد و همراه با نا خرسندی و خشم بخش بزرگی از طبقه حاکمه که در فعالیت دسیسه گرانه **مهد علیا** و برخی دیگر از اطرافیان شاه منعکس بود سر انجام طومار وزارت و زندگی میرزا تقی خان **امیرکبیر** را در هم نوردید.

شاید گفته شود: امیر شاه را تربیت می کرد.تربیت شاه از نظر اصول درست بود. ولی این تربیت باید خلیی غیر مستقیم و نقشه مند می بود و با نرمش و انعطاف بسی بیشتر انجام می پذیرفت. و از آن انتظار معجزه هم نمی شد داشت.

نباید گفته شود چون **امیر کبیر** خطاب به شاه می گفت"شما پادشاه و ولی نعمت من هستید و قادر به هر طور سیاستی که در حق این غلام بفرمایید " یا "آنچه حکم کنید مصلحت خود را در آن می بینیم" و یا همان را طالب بوده و هستم " پس او حد اعلای فرمانبرداری نسبت به شاه را وجه همت خود قرار داده بود باید گفت این تعارفات عارضی و ظاهری بود و مرسوم و معمول و نمی توانست گستاخی نسبت به سلطانی را که می خواست سایه خدا بر روی زمین باشد بپوشاند.

بنظر ما علیرغم خصوصیات اخلاقی ناصر الدین شاه از جمله عدم ثبات رای کا در طول زندگی نشان داد اگر امیر وضعیت را دقیق تر ارزیابی می کرد و در پیاده کردن نقشه خود هنر بیشتر بخرج می داد می توانست به مدتی درازتر و گسترده تاثیر بیشتر اصلاحات را دوام بخشد و کم یا بیش آن را روندی بی برگشت سازد.

"عدم پیگیری سیاست تقسیم نیروهای مخالف نبرد با مهدعلیا"

اصلاحات امیر بویژه در زمینه های مالی و تمرکز نارضایتی را در بین طبقه حاکم و بر راس آن دربار قاجار بسط داد. این نارضایتی در وجود شاه و مادرش تجسم می یافت.درباره این خرسندی در یکی از نامه های **مهدعلیا** به شاه می خوانیم:"... میرزا تقی هم که این طایفه (قاجار) را و شاهزادگان بیچاره را از سگ هم کمتر کرده بود..."
زیر ضربه قرار دادن هیات حاکمه در مجموع آن صحیح بود و اصلاحات اینرا می طلبید. تنها امیر باید به شیوه "تقسیم نیروهای مخالف" عمل می کرد.
مراحلی برای پیشبرد اصلاحات در نظر می گرفت و در مراحل اولیه شاه و مادرش (و شاید کسان بسیار معدود دیگر)را به نحو ویژه ای مورد ملاحظه و مراعات قرار می داد. بی تردید امیر اقدامات بسیاری بعمل می آورد که موافق میل **مهد علیا** نبود. این ملاحظه کاری بمعنای این نبود که همه امور مطابق میل مادر شاه باشد. بلکه به مفهوم گونه ای استمالت و دلجویی مداوم و ابراز تعارفات و غیره بود. باصطلاح می توان از نوعی"مانور" و"سازش سخن به میان آورد.
امیر کبیر باید توجه می یافت که با یک زن عادی درباری و یک خانم در پستوی حرم مانده مقابل نیست بلکه با زنی فوق العاده محیل سازمانده سیاس و بی رحم روبروست زنی که خواهر ایلخان (رئیس)طایفه قاجار است و در شبکه وسیع دربار پایگاهی استوار دارد.در این هنگ و هنگامه باید اگر می تواند او را بطور کامل از صحنه حذف نماید و گرنه سازش و مماشات کند و پیکار نهایی و آشکار را به زمانی دیرتر موکول نماید.
امیر در آغاز به مساله جلب نظر **مهدعلیا** توجه داشت و در اختلافات شاه و مادرش جانب وساطت و بی طرفی را مراعات می کرد. در نامه ای از امیر به شاه می خوانیم:"دیروز والده سر کار را زیاد دلگیر دیدم. فردا خاک پای مبارک عرض می کنم. اگر جسارت نباشد عرض می کند که زودتر زیادتر مهربانی و دلجوئی قلبی بفرمایند . امیدوارم که عرایض این غلام از راه بی غرضی

خاکپای همایون مقبول باشد" بعلاوه از عبارت "دیروز والده سر کار را دلگیر دیدم"چنین بر می آید که مادر شاه از فرزندش نزد امیر گله و شکایت کرده است این نشان می دهد که روابط مسالمت جویانه و البته شکننده ای در آن وقت مابین مادر شاه و امیر زمینه پیدا کرده بود.
مهدعلیا تا مدتی در اوایل کار علیرغم مخالفت سرشتی به عرصه پیکار و پر خاش قطعی علیه **امیرکبیر** در نیامد بود اما رفته رفته بر این راه شد.سیر دقیق آن را نمی دانیم شاید بررسی جزء به جزء اسناد بازمانده از جمله نزدیک به سیصد نامه امیر به شاه پرتو کافی و روشنائی بخش بر این جریان بیفکند.
بهر روی در حالی که روند کلی اوضاع کاملا روشن است و تز مطروحه از مایه واقع بینی ودقت علمی برخوردار است درباره جزئیات جا برای سخن همچنان باز است.
رفتار مدارا جویانه اولیه امیر با **مهدعلیا** کاملا درست بود. و باید با پیگیری بسی بیشتر به رغم ناملایمات در چارچوبه انطباق اصول بر مقتضیات - دوام می کرد و البته به جای خود موافق زمانه تحول می یافت.
امیر باید به تاثیر عاطفی **مهدعلیا** بر شاه کاملا آگاه بوده کاری نمی کرد که در یک لحظه مناسب بازگشت علایق عاطفی و مودت مابین مادر و پسر وی بتواند نیش زهر آگین خود را بنحوی موثر فرود آورد (چنانکه آورد).
نباید گفت چون **مهدعلیا** با امیر طریق دشمنی گزید امیر نیز بایستی با او به تندی رفتار می کرد. خیر امیر باید حتی المقدور از تیز شدن آتشی که میان او و **مادر** شاه افروخته شده بود جلوگیری نماید و تا حد ممکن وی را تحبیب کند.
با ارائه سند دیگری این بحث را پایان می بریم. اگر "**خاطرات حاج سیاح**" را معتبر و مستند بدانیم وی از قول **علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه** که در زمان **امیرکبیر** سمت وزیر **مهدعلیا** را داشت و بعدا به وزارت علوم رسید می نگارد"از بدبختی ایران بود که او را کشتند و می توان گفت ایران هم مرد" این نشان می دهد که وزیر **مهدعلیا** به دیده مساعد به اصلاحات می نگریست. راه یافتن چنین شخصی به دستگاه وی دلالت دارد بر اینکه طریق همزیستی (**نه هم رائی و حرف شنوی**)با امیر کاملا هم بسته نبود امیر با حفظ کامل **اصولیت** می توانست با مانورهای ماهرانه و سیاست بسیار **هنرمندانه –** همچنانکه در آغاز آن را پیش می برد عکس العمل در برابر کارگردانان شورش فوج قهرمانیه نمونه ای از این سیاست دور بینانه و بجاست – **مهد علیا** را به دام کشد و قدرت تخریبی او را محدود سازد امیر می توانست به انواع تمهیدات متوسل شود. نسبت پدیده شده بین او و **مهدعلیا** (**عزت الدوله** دختر **مهدعلیا** به همسری امیر در آمده بود) یکی از شبکه هایی بود می توانست که مورد استفاده یابد.
این مهربانی و همزیستی با مادر شاه تمام کار و توش نبود تنها با گام زدن در این جهت جریان به جلو رانده نمی شد و کارها به انجام نمی رسید بلکه

این یکی از پایه بایسته اما نابسنده از کار چند سویه شگرفی بود که می بایست بسیج و تدارک می شد.
امیر می بایست سپاه خویش را نه تنها برای تعرض بلکه برای عقب نشینی و مصالحه **موقت** نیز آماده می ساخت و آن را برای رزمی **طولانی همه جانبه و بی خستگی** علیه نیروهای بازدارنده داخلی و خارجی **آرایش جنگی** می داد.

"تردید شاه در عزل و قتل امیرکبیر"

تمام قراین نشان می دهد که شاه در عزل و قتل امیر دچار تزلزل بود عمل از جهت روانی برای وی بسی دشوار و دردناک بود. گرچه روند تدریجی برکناری و قتل امیر را تنها ناشی از این تردید نبایست به حساب آورد بخشی از آن منبعث از مرحله تدارک کار و فراهم ساختن زمینه مناسب بود تا آشوب و بلوائی برنخیزد.
شاه نمی توانست فراموش کند که چگونه مردم در آغاز صدارت امیر در جریان شورش فوج قهرمانیه بر له او بحرکت درآمدند.
ناصر الدین شاه از سوئی خودخواه و مستبد و جاه جو و متمایل به تن پروری و خوش گذرانی بود و از سویی به اصلاحات و ترقی و پیشرفت ایران علاقه - مند بود.
شاه یک حالت خاص روحی نوعی رو در بایستی شدید نسبت به امیر داشت و عشق و احترام عمیق باطنی نسبت به وی قائل بود. در این میانه عامل نیرومند دیگری نیز مداخله داشت و آن نارضائی عمیق دربار شاه بود از میرزا تقی خان و تاثیر عاطفی آن بر شخص شاه.
شاه در پرتو این عوامل در عزل و قتل امیر مردد بود اما سر انجام با غلبه شر بر خیز این تردید پایان کرفت و اوراق فصلی از تاریخ ایران که می توان آن را "دوران اصلاحات امیرکبیر" خواند در هم پیچیده شد.

"روند عزل و قتل امیر"

طلیعه سقوط امیر از آغاز سفر اصفهان پدیدار شد امیر بدان توجه نیافت و به چاره جوئی که آن هم نرمش بیشتر در برابر شاه بود نپرداخت.شاه در آغاز این سفر با مادرش آشتی کرد و دستور داد تا وی همراه او بیاید. و این بر خلاف نظر امیر و گامی علیه او بود.
در این سفر بنا به رای شاه قرار شد **خدیجه تجریشی ("جیران""فروغ السلطنه")**همسر شاه همراه وی باشد. **مهدعلیا** با این نظر مخالفت کرد شاه به امیر رجوع کرد و امیر **مهدعلیا** را محق ندانست و لذا "جیران" به همراه شاه آمد این استفسار رای امیر بخوبی نشان می دهد که شاه در محدود ساختن وی دچار تردید جدی بود.
بی شک پدید عیان شده بود لیکن بقدر کافی پخته و رسیده نبود از این پس گام در راه گذارد...
ده روز پس از بازگشت از سفر اصفهان شاه تصمیم می گیرد **عباس میرزا نایب السلطنه (ملک آرا)** را که مورد قهر مادرش **مهدعلیا** و سوءظن خودش بود در قم مقیم سازد. امیر نامه ئی به شاه می نویسد و با این تصمیم مخالفت می کند و در پرده از شاه گله یا بهتر بگوئیم نوعی اعتراض مودبانه و پوشیده می کند. از این نامه می آوریم:
"... من جمیع دنیا و مافیهای آنرا به رضای شما و نوکری شما صرف کرده و می کنم ... اگر گاهی از راه الجا و اضطرار عرض کرده ام آن محض غیرت و ارادتی که بشما دارم بوده و هست زیرا تا **زنده هستم و مداخله در نوکری شما دارم** نمی توانم بد شما را ببینم ... شما در این صورت حق ندارید که ذره ای در دنیا از چنین نوکری رنجش حاصل فرمائید و یا امورات واقعه دنیا را از این غلام در پرده نگهدارید چون عریضه زیاد طول کشید زیاده جسارت نورزید. باقی الامر همایون مطاع"
از این نامه چند مطلب حاصل است. اول آنکه معلوم می شود امیر با گفتن این عبارت "...تا زنده هستم..." و "... تا مداخله در امور نوکری شما دارم..." تا حدود زیادی سیر جریانی را که شروع شده بود حدس می زد. اما نمی خواست آن را بطور جدی قبول کند ... ژرفای آن را از دل و دیده پوشیده نگه می داشت و دیگر اینکه با ادای "حق ندارید ذره ای از چنین نوکری رنجش حاصل فرمائید..." نیز "(حق ندارید امورات این دنیا را از این غلام در پرده نگهدارید ..."نقش شاه در تناسب قوا و رابطه صدارت با سلطنت را به عهده فراموشی می سپرد. بجای آنکه در این دوره تیرگی روابط به دلجوئی با شاه درآید و راه مدارا بسپارد به ستیزه مودبانه می پردازد.

بنظر ما مخالفت با همراهی مهد علیا با شاه در سفر اصفهان یک اشتباه تاکتیکی بود. امیر می بایستیاز هر فرصتی برای بهبود روابط خویش با مهد علیا استفاده می کرد. و حال که "پسر" می خواست تا "مادرش" را همراه خود به سفر آورد امیر باید نظر موافق ابراز می داشت.
اشتباه دیگر مخالفت با استقرار عباس میرزا ملک آرا در قم بود. شاه نسبت به شاهزاده مزبور احساس بیم و وحشت بسیار می کرد.
تبعید شاهزاده ای کم سن و سال هیچگونه تاثیر جدی در مهام مملکت نداشت مخالفت امیر با این تصمیم سوءظن شاه نسبت به او را مضمون واقعی می بخشید. بعبارت روشنتر مخالفت امیر با تبعید نامبرده نمی توانست خالی از معنا و مراد تلقی گردد.امیر با ابراز مساعدت نسبت به این نظر شاه می توانست فرصتی بجوید برای بهبود روابط با سلطان و امحاء بد بینی وی نسبت به خویش.
در اینجا سند مهم دیگری را بررسی می کنیم. از بازگشت از سفر اصفهان تا عزل امیر چهل روز طول کشید. نامه ای از امیر به شاه را که وضعیت را دراین روزها نشان می دهد و در حقیقت روند عزل امیر را روشنتر می سازد مورد ملاحظه قرار می دهیم "... زیرا فدوی دو خدمت را در این خانه داشتم. حال که الحمدالله از هر دو راحت هستم. اولا گاهی خطاب و دستخطهای مبارک بعهده این غلام می شد حال مدتی است که این مرحمت تا به **قاسم خان** صاحب جمع رسیده تا به سایر چه رسد. ثانیا دستخط امیر نظامی بود. آن هم رفته رفته بصورت دست خطهاست.پادشاه در میان قشون است از شدت میلی که به امیر نظام دارند و ملاقات اورا طالب هستند امیر نظام در خانه خود مشغول زیارت عاشورا است..." از این نامه به خوبی هویداست که امیر به ساز و کار شاه پی برده بود. مراد شاه بخوبی روشن بود.یگانه راهی که **امیرکبیر** می توانست در پیش گیرد کناره گیری داوطلبانه از کلیه پست های سیاسی و تقاضای گوشه گیری در نقطه دور افتاده و بی سر و صدائی بود. این یگانه راه حلی بود که می توانست تا حدودی تندی آتشی را که بر افروخته شده بود کند سازد.اما امیر نتوانست چنین تصمیمی را اتخاذ کند...
عباس اقبال می نویسد:"**میرزا آقاخان و مهدعلیا** برای اجرای نقشه خود شاه را وا داشتندکه به امیر حکومت فارس یا اصفهان یا قم را تکلیف و او را در قبول یکی از این سه مقام مختار نماید.شاه نیز چنین کرد. اما امیر زیر بار نرفت و **شاید** اگر یکی از این تکالیف را می پذیرفت و چند صباحی از تهران دور می شد باز مجال آنکه به صدارات بر گردد فراهم می آمد" و نیز **شیل** در گزارش خویش پس از عزل **امیرکبیر** می نگارد:
"... تا زمانی احتمال کلی می رفت که میرزا تقی خان از نوبه صدارت باز گردد..." این نظر **اقبال و شیل** درست بود. و بخوبی نشان می دهد که امیر در اواخر حکومتش کخ طلیعه زوال او عیان شده بود نیز باید کاملا دست به عصا و سنجیده حرکت می کرد. وی در این لحظات حساس می بایست از

هرگونه کنش و پاد کنش شفاهی یا کتبی که بر بدبینی شاه بیفزاید خود داری می ورزید اما متاسفانه احساسات او چنین اجازه ای به وی نداد.
آخرین نامه های امیر به شاه گویای این اشتباهات است. برخی از آنها را بررسی می کنیم...
می خوانیم:"این غلام قابل آن نیست که بتواند در خاکپای مبارک مصدر خدمتی و نوکری گردد که مقبول طبع مشکل پسند مبارک بشود..."این عبارت "طبع مشکل پسند مبارک" کنایه دار و برخورنده است. در همین نامه می خوانیم "اما از آنجا که فدوی ادنا نوکر و جاروب کش آستانه مبارک است..."این عبارات نیز از خشم و عصبانیتی فرو خورده حکایت می کند که تاثیر خویش را بر جای می نهد.
در نامه های دیگر نیز روح اشتباهات امیر آشکار است.می نویسد: "... و خدائی که جمیع عالم درید قدرت اوست..." یعنی اینکه شما نیز در پنجه قهار خداوند قرار دارید که این خود کنایه ایست که نمی توانست از نظر شاه برکنار بماند و همراه با دیگر عوامل تنگنای امیر را تشدید نکند. بازمی نویسد: " هر که اینطور مصلحت دید خاکپای همایون دیده یقینا چندان خبر خواهی نکرده."در اینجا نیز تلویحا شاه را آلت اراده دیگران می نمایاند که این نیز نمی توانست خویشاوندی شاه خودسر باشد.
باز می نویسد:"... از این مطمئن باشید که ذره ای در این حکم اصرار نخواهم کرد..." بدین ترتیب امیر استغنای خود را می رساند و بی اعتنائی به شاه را.
البته ما معتقد نیستیم که امیر می بایستی نامه های تملق آمیز ودر حقیقت مهوع می نوشت و انابه و توبه کند ولی بر آنیم که باید نامه ها را با ملاحظه بیشتر می نگاشت ... انسان که در کوران مبارزه قرار گرفت در کار غرق می شود و در محل خطا و نیسان قرار می گیرد...
یکی از آخرین نامه های امیر به شاه را که قبلا درباره آن سخن گفته ایم مطالعه می کنیم این نامه مربوط به دخالت شاه در وضع اندرون امیر و تغییر خواجه سرا و غیره است امیر می نویسد:"... در باب خواجه امر فرمودید... معلوم است اختیار کل نوکر از خود این غلام گرفته تا هر کس باشد با قبله عالم است. هر که را بخواهند بیرون نمایند یا نگاه دارنداختیار امر با سر کار همایون است.در باب **آقا جوهر** فدوی از اول برخورد با قبله عالم روحنا فداه معلوم است که نمی خواستم در این شهر صاحب خانه و عیال شوم.بعد بحکم همایون و برای پیشرفت خدمت شما این عمل را اقدام نمودم..."در این نامه که نشان دهنده خشم و انزجار شدید امیر نسبت به شاه است امیر تصریح می کند که با فشار شاه با خواهر وی ازدواج کرده است. این توهین تند نمی توانست در تشدید خشم و بدبینی شاه نسبت به وزیر مغضوب موثر نیفتد.
نامه بدینگونه پایان می پذیرد:"... معلوم است حکم با پادشاه است اگر خود این غلام را هم به فراشی حکم فرمایند قادر به خلاف حکم نیست."

چنانکه ملاحظه می کنید لحن نامه همچنان تند است و درست در جهت عکس آنچه امیر می بایست در این لحظات حساس بدان مبادرت می ورزید.
هیچکس به راه نجات امیر نکوشید نه آن بخشی از طبقه حاکم که از او خرسندی داشت اما مرعوب اراده سلطان قاجار بود و نه طبقات فرو دست جامعه که هیچگونه اصلاحات **ژرف** برای تغییر زندگی و به نفع آنها صورت نپذیرفته بود.بخش بزرگی از سکون و ثباتی که میرزا تقی خان در اوضاع کشور پدید آورده بود نه ناشی از جلب قلوب بلکه بعلت اعمال ماهرانه قهر بود.
البته به طور کلی بنظر ما برای حفظ وضع سیاسی خاص اعمال قهر بطور سنجیده و دقیق و به حد ضرور با رعایت اعتدال کافی بجاست و اثر شکننده روانی بر جای می نهد و به دوام اوضاع تا مدت معین کمک می کند.
اما قهر باید با باز سامانی های (reform) اساسی سیاسی اقتصادی و اجتماعی قرین باشد و گرنه نمی تواند وضع موجود را به زمان طولانی دوام بخشد (مجموعه توازن و تناسب قوای عینی و ذهنی در سطح ملی و بین المللی از جمله سیاست رهبران طبقات مختلف و اتفاقاتپیش آمده "مدت" دوام این وضع را تعیین می کند و از پیش بهیچ روی نمی توان درباره این "مدت" اظهار نظر کرد.)
ناصر الدین شاه سالها بعد (به سال ۱۳۰۲ ه.ق) در حاشیه نامه به **آصف الدوله** حاکم خراسان به وی نگاشت:"ما حالا تازه کار نیستیم که از بعض عرایض و حرفهای نوکری دولتخواه مثل شما رنجش حاصل کنیم می دانیم که همه از روی صحت و شفقت دولت و نظم مملکت است.اگر اول دولت تجربه حالا را داشتیم هرگز میرزا تقی خان امیر نظام عزل نمی شد. بلکه الی حال زنده بود و خدمت می کرد."
اما شاه قاجار در این گفته صداقت نداشت بی شک اگر امیر در سالهای پختگی وی در مقام صدارت قرار می گرفت شاه که دیگر مزه فساد و استبداد و استفاده بی تناسب و بی بند و بار از خزانه مملکت تا بن دندانش نشسته بود امیر را معزول می ساخت ولی به احتمال زیاد از کشتن وی صرفنظر می کرد. و در مورد وی به روشهای ملایمتر تنبیه و تحدید متوسل می شد. ناصر الدین شاه "**می خواست**" که کشور داری – هر چند در چارچوب تمایلات طبقات دارا - اما به هر روی شایسته و ترقی خواه باشد اما متاسفانه "**نمی توانست**."اگر در اوریل سلطنت شور جوانی در سر داشت و هنوز به تباهی و ستمگری **عادت** نکرده در خود کامگی و زن بارگی غرقه نشده بود و لذا یک صدراعظم ترقی خواه مقتدر با شخصیت والا می توانست در چارچوب سازش و مدارا با وی به مدت هر چه بیشتر دوام آورد و اصلاحات جدی را کم یا بیش در این یا آن مورد به ثمر رساند در اواخر سلطنت چنین **امکانی** کاملا از دست رفته بود و بهیچوجه این شاه **خویش کام**و**تباه شده** نمی توانست با چنین وزیری به توافق و سازش برسد.

فصل ششم:

"چند کلمه ای درباره
نضج سرمایه داری در ایران
درمقایسه با ژاپن"

می گویند: اگر اصلاحات **امیرکبیر** دوام می یافت ایران ژاپن خاورمیانه می شد و از هر باره با کشور مزبور قابل قیاس بود. در این صفحات صحت این نظر آزموده می شود.
متاسفانه نگارنده نتوانست اسناد و مآخذی بیابد که بنحوی مشبع اطلاعات لازم را درباره وضع اقتصادی ژاپن در میانه قرن نوزدهم در دسترس گذارد.لذا استدلال خود را با پایه داده های منابعی که پیش رو داشت استوار ساخت. وی بر آنست شمای کلی که دریافته است گر چه دقیق نیست اما در خطوط اصلی خود مبتنی بر واقعیات عینی است.
راه رشد سوسیالیستی در آن زمان غیر قابل تصور بود. یگانه راه رشدی که ممکن بود راه رشد سرمایه داری بود. ایران در زمان امیرکبیر می توانست همراه با حفظ نسبی مناسبات فئودالی در راه رشد سرمایه داری گام نهد و موفقیتهای قابل توجهی هم بیابد و به کشوری مستقل با رونق و پر اعتبار بدل شود ولی امکانات عینی برای تبدیل سریع به یک کشور سرمایه داری رشد یافته و نیرومند نظیر ژاپن – یک قدرت جهانی – مطلقا فراهم نبود.
در یک سلسله کشورهای خاور زمین (غیر از ایران و ژاپن) تلاشهای برای ارتقاء به جامعه پیشرفته سرمایه داری صورت پذیرفت ولی توفیق آنها نیز در تنگنا ماند.از این شمار مصر و عثمانی را می توان نام برد.
بدون تردید علت این امر را در درجه اول باید در عامل عینی و مادی جست نه در عامل ذهنی. این نادرست است چنین بیندیشیم که صرفا بواسطه خصوصیات نژادی قومی و اقلیمی و یا نداشتن رهبران پر نبوغ سیاسی این ممالک امکان پشت سر گذاشتن سریع جامعه فئودالی را نیافته اند.
پیشرفت سرمایه داری ابتداء به ساکن و خلق الساعه نیست.چنین تحولی منوط است به انباشت اولیه چیست؟

انباشت اولیه یا بدون دو قطب دارد.در یک قطب آزاد شدن نیروی کار مولد قرار دارد و در قطب دیگر انباشته شدن مقادیر معتنابهی سرمایه از راهی غیر از استثمار سرمایه داری (اضافه ارزش).
فرآیند انباشت اولیه در کشورهای گوناگون به اشکال مختلف و متنوعی انجام گرفته و می گیرد. در انگلستان این پروسه از راه جدا شدن قهری روستاییان از زمین تصرف اراضی دولتی و زمین های متعلق به کلیسا وام های دولتی غارت مستعمرات و غیره انجام یافته است.
از آنجا که در سیستم فئودالی ایران "زمین بستگی" وجود نداشت آزاد ساختن نیروی کار مولد انسانی مساله عمده نبود اما دشواری اساسی کمبود سرمایه لازم بود که برای انباشته اولیه در بایست است.
در میانه قرن نوزدهم ایران یک کشور ور شکسته بود. در سراسر قرن هجده و اوریل قرن نوزده کشور دستخوش جنگها و ایلغارهای بیگانگان و نیز جنگهای بیرحمانه فئودالی بود. نظیر جنگهای جاریه بین فئودالهای افشار و زند و قاجار و افغان که سراسر ایران را بخاک و خون کشیدند. کشتارهای نمونه وار **آقا محمدخان** مانند قتل عام کرمان نمی توانست ضربات مرگباری بر رشد مادی و معنوی ایران نگذارد.
بطور کلی نیروهای مولده تخریب شده بودند. جمعیت شهرهای بزرگ از چند ده هزار نفر فراتر نمی رفت. جمعیت تهران را حدود ۹۰/۰۰۰ تن و اصفهان را در حدود ۸۰/۰۰۰ تن تخمین زده اند.(این شهر اخیر الذکر در زمان اعتلای صفویه بنابر قول سیاحان فرنگی ٦۰۰/۰۰۰ نفر جمعیت داشت).
ببیند میرزا ابو القاسم **قائم مقام** در ارتباط با ویرانی نیروهای مولده چه می نویسد:"... عمله شاه سیورسات و جیره می خواهد گرانی ولایت را خراب کرده جیره **مالیات از مملکت وصول نمی شود**. از شاه پول نمی رسد. قشون بی پول جنگ نمی کند.دشمن بی جنگ از پیش به در می رود ..."
در نیمه اول قرن نوزدهم ایران در یک رشته جنگها با روسیه تزاری دچار شکستهای سخت شد. در عهدنامه ترکمن چای محکوم و متعهد گردید تا ۱۰ کرور یعنی ۵ میلیون تومان بعنوان جریمه و خسارت به روسیه بپردازد. برای پرداخت این مبلغ دربار ورشکسته قاجاری چیزی در خزانه نداشت. بعدا تزار در سفر **خسرو میرزا** به روسیه بر سبیل تفقد یک کرور آنرا بر شاه بخشید.در زمان **حاجی میرزا آقاسی** ۲۹۰۰۰۰ تومان دیگر آن تادیه شد. و من الاختتام در سال ۱۲۷۰ قمری دولت تزاری از بقیه آن صرف نظر کرد.
امیرکبیر با تدابیر پر دامنه تعادل و توازن بودجه ایران را برقرار کرد.در این میان مبلغ قابل توجهی باقی نمی ماند که صرف سرمایه گذاریهای وسیع شود. اقداماتی که امیر در جهت رونق صنعت و فلاحت بعمل آورد.در خور توجه و تاثیر بر انگیز بود اما نمی توانست تحول سریع و نیرومندی در جهت رشد سرمایه داری پدید آورد.چنین دگرگونی به مقادیر عظیمی سرمایه نیازمند بود.

در عوض توکیو در ۱۸۰۰ میلادی یک میلیون جمعیت داشت حتی بیش از لندن و پاریس قطعا در میان قرن از این رقم فراتر رفته بود. این از رونق و شکفتگی عظیم صنعت – هر چند غیر ماشینی – و کسب و تجارت خبر می دهد و درجه اهمیت آن وقتی معلوم می شود که بدانیم تا سال ١٨٥٤ درهای ژاپن برروی خارجه بسته بود و تجارت خارجی معادل صفر بود.

قلت قیامهای دهقانی در ایران سده نوزدهم بسی چشمگیر است. در حالی که طی ده سال (۱۸٤۲-۱۸۳۲) بیش از نود شورش دهقانی دژ و باروی فئودالیسم را در ژاپن به لرزه در آورد. و بی شک نقش در خور توجهی در گذار ژاپن فئودالیسم به سرمایه داری بازی کرد.

در نیمه دوم قرن نوزدهم دولت ژاپن به رشد و گسترش صنعت مجاهده کرد و مبالغ هنگفتی در ساختمان کارخانه های جدید سرمایه گذاری کرد. در (۱۸۸۰-۱۸۹۰) نخستین انحصارات در ژاپن پدید آمد.

لذا در حالی که در ژاپن زیر بنای مادی برای انتقال سریع فئودالیسم به سرمایه داری فراهم بود در ایران چنین زمینه ای آماده نبود.

یگانه راه گذار با شتاب از فئودالیسم به سرمایه داری در ایران استفاده از سرمایه خارجی بود.در راه گذار از فئودالیسم هم در روسیه و هم در ژاپن سرمایه خارجی کم یا بیش نقش شایان توجهی ایفا کرد.در روسیه پس از اصلاحات دهه ٦٠ قرن نوزدهم سرمایه فرانسوی و بلژیکی نقش موثری در روند رشد سرمایه داری بازی نمود ژاپن در ۱۸۵۹ با پخش اوراق قرضه در انگلستان مبلغ ۵ میلیون وام گرفت.

استفاده از سرمیه خارجی در شرایط یک رژیم متزلزل و پریشان گر چه از لحاظ مادی و معنوی می توانست باعث رشد سریع و ناموزون سرمایه داری شود اما از نظر سیاسی نمی توانست جز به اسارت ملی بینجامد.

در اینجا چند سئوال مطرح است که پاسخ درست و علمی بدانها بدور از هر گونه تعصب و پیش داوری نیاز به ارزیابی دقیق دارد.

آیا سرمایه خارجی به طور عمده بصورت وام و بلا شرط در سایه رژیم نیرومند ملی مستقل نظیر حکومت امیر می توانست رشد سریع موزون و نقشه مند کشور را تامین کند و به دوران انحطاط ایران پایان دهد؟

آیا بطور کلی کاربرد سرمایه خارجی می توانست راه را برای یک انقلاب ضد استبدادی و ضد استعماری بسیار ژرفتر و وسیعتر از انقلاب مشروطه هموارہ سازد؟

آیا بهره گیری از سرمایه خارجی بهر شکل و بهر نحو نمی توانست به بردگی ملی منجر شود؟

پیگفتار

بعد از فوت **محمد شاه** به واسطه مساعدت **مجموعه شرایط عینی و ذهنی از جمله** به مساعدی میرزا تقی خان امیر نظام ناصر الدین میرزا به آسانی به منصه سلطنت رسید.میرزا تقی خان بسرعت وبا قدرت کلیه قیامهای داخلی
اعم از فئودالی یا عوامی را در هم شکست.وحدت و تمامیت ارضی کشور را در محدوده وسیع آن زمان تامین کرد.با مداخله سیطره جویان انگلستان و روسیه تزاری در امور داخلی ایران در راه استقلال و حاکمیت ملی ایران بنحو موفقیت آمیزی پیکار نمود.
امیرکبیر طی یک سلسله اصلاحات و تحولات شایان توجه و پر دامنه در زمینه اجتماعی – سیاسی – فرهنگی – مذهبی – صنعتی – اقتصادی و غیره راه را بر گذار جامعه ایران از فئودالیسم به سرمایه سالاری هموارتر ساخت.
در استبداد کهن شرقی پادشاه وزنه بسیار سنگینی در توازن نیروی سیاسی به شمار می رفت. باز سامانیهای اجتماعی و سیاسی بدون پشتیبانی وی در نیمه راه می ماند.اگر وزیری برآن می شدکه منشاء تحولات مثبت گردد اراده سلطان جواز تحقق آن بود چه بسا وزیرانی که سر در راه بهبود طلبی و مردم دوستی دادند.استبداد خونها ریخت ...
بوذر جمهرها قائم مقام ها و امیرکبیرها براین راه مقدس رفتند.
امیر با ارزیابی نادرست از نقش بالقوه شاه در مسیر جریانات و میزان تاثیر اراده وی در اوضاع و درباره ابعاد اقتدار وی دچار برخی لغزش ها شد.
گر چه پاره ای از این اشتباهات ظاهرا کوچک به نظر می رسد ولی بی تردید در بغرنجی و وخامت روابط شاه و امیر و به طور کلی شکل یابی روند اوضاع نقش قاطع داشتند.
کاهش حقوق شاه به میزان ٦٠% کاری خرد نبود. آیا این نمی توانست شاه خوش گذران و خود پرست را ناخرسند و عصبی سازد ؟
و جریان بد بینی او را نسبت به وزیر "سخت گیر" منسجم نکند؟ آیا این بدان جا نمی انجامید که سلطان جواز خویش را باز گیرد و به کار اصلاحات خاتمه دهد؟
امیر زودتر از موقع و پیش از فراهم ساختن نیروی کافی به عرصه نبرد با شاه و مادرش شتافت.و لذا از آنجا که تناسب قوا به طور کیفی به زیان وی بود مجاهداتش عقیم ماند و به شکست انجامید.
بگمان ما امیر میباید ضمن حفظ اکید **اصولیت** در عمل نرمش بیشتری نسبت به شاه و برخی نزدیکانش مبذور می داشت.گرچه ممکن بود که سیر حوادث مثبت گردد اما در تداوم آن ها توفیق بیشتر حاصل می آمد.

در اواسط قرن نوزدهم وضعیت ملی و بین المللی برای انجام اصلاحات در ایران بسی نامساعد بود.این امر با مسئله فرو گذاشتن جانب حزم و احتیاط از سوی رهبر اصلاحات در آمیخت و آن را ورشکسته و نازا گذارد.
در این دوران شرایط مادی برای ارتقاء ایران به سطح یک کشور پیشرفته سرمایه داری همچون ژاپن فراهم نبود.اما بی تردید گام های موفقیت آمیزی برای تسهیل این امر می توانست صورت پذیرد.
"توسل به سرمایه خارجی و نحوه استفاده از آن" در تسریع راه رشد سرمایه داری مطلبی قابل بحث است.
اسفندیار رویین تن از چشم آسیب پذیر بود و آشیل از پاشنه پا همگی از عالی تا دانی دستخوش اشتباهات کوچک و بزرگ هستیم **امیر کبیر** نیز عیسی رشته و مریم بافته نبود عرضه گاه اشتباهات معین شد.انتقادات ما به هیچ وجه از بزرگی و رسائی شخصیت سترگ وی نمی کاهد.
پهلوان تاریخ با نقد و بررسی حال و هوای گذشتگان به ما می نمایدکه چگونه و چطور از کدام راه و با کدام نشان بسوی فتح قلل دور دست آینده گام برداریم.